

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ارتباط اعراب و معنا در زبان عربی

مهدی تراپی^۱

۱. چکیده

عنصر اصلی تشکیل دهنده زبان جمله است و هر جمله مجموعه ای است از کلمات. اما صرف جمع شدن کلمات در کنار یکدیگر تشکیل دهنده پیام معنا داری نیست، بلکه لازم است که در یک جمله رابطه کلمات نسبت به هم مشخص شده باشد. مطابق نظر مشهور در زبان عربی وظیفه مشخص کردن رابطه کلمات یک جمله با هم بر عهده حرکات و یا حروفی است که در انتهای کلمه می آیند و علائم اعرابی نام دارند. این مسئله اگرچه مشهور واقع شده است، اما پیرامونش ابهاماتی وجود دارد. از سویی گروهی اصل وجود آن در زبان عربی را مطلقاً نپذیرفته اند، گروهی دیگر حیات آن در زبان عربی را منحصر در پیش از اسلام دانسته اند و گروهی دیگر تمامیت خواهانه اثر بخشی اعراب در معنا را به تمام اسالیب زبان عربی تعمیم داده اند. در این مقاله هر سه جریان فوق با ارائه مستندات و شواهد لازم نقد گردیده اند.

۲. کلید واژه ها

اعراب، معنا، زبان عربی، نقش نما

۳. مقدمه

هر یک از ما اگر به گستره معلومات خویش بنگرد، به وضوح درک می کند که برخی از این معلومات جنبه مقدمه، ابزار و سبب برای شکل گیری معلومات دیگر دارند به نحوی که دستیابی ما به شماری از معلوماتمان متوقف بر آگاهی یافتن نسبت به تعداد دیگری از معلوماتمان است و دوباره همین در خود آن دسته ای که ابزار هسن نیز همین اتفاق رخ می دهد.

حال اگر در گستره فراوان علمی که به نحوی با متن های نوشته شده در قالب زبانی ناآشنا سر و کار دارند تامل نماییم، مشاهده می کنیم که همه آن ها متوقف بر فراگیری و گاه تعمق در زبان آن متون هستند و حال خود فراگیری و تعمق در یک زبان نیز علاوه بر یادگرفتن ویژگی های مستقیم و مشهود یک زبان، نیاز به دانستن یک سلسله مباحث مقدماتی و زیربنایی دارد که هرگونه اظهار نظر درباره ویژگی های مستقیم زبان، به تعیین موضع نسبت به آن مقدمات و مبانی وابسته است.

می دانیم که علوم و حیاتی اسلامی نیز از همین قبیل اند و لازمه یادگیری آن ها آشنایی و تعمق در زبان عربی است و تبعاً زبان عربی نیز برخوردار از یک سلسله مباحث مقدماتی و زیر بنایی خواهد بود که بر لایه روینش که همان چهره مستقیم زبان باشد، بسیار اثر می گذارد.

اما متأسفانه رویکردی غالب این است که این قبیل مسائل مورد اهمال قرار بگیرند و حتی در مواجهه با اختلافات ظاهری که حتی در همین اختلافات مبنایی ریشه دوانده اند، به آن‌ها توجه کافی نشود. پدیده اعراب در زبان عربی از جمله مهمترین مسائل مبنایی این زبان است. شاید به نظر برسد که از این مسئله مکرراً سخن گفته شده است و ابهامی در آن وجود ندارد، اما در ادامه مشخص خواهد شد که اینطور نیست.

در اولین تالیفات نحوی در دسترس، مباحث متعددی مرتبط با اعراب است، اما عمدتاً به اعراب به عنوان مبحثی ظاهری نگاه شده و نه مبحثی زیربنایی که البته مقتضای تالیفات ادبیاتی آن دوران است. پس از آن نیز اگرچه گاهی در خلال متون به نقش زیربنایی اعراب التفات می‌شود، اما در آن آثار هم با بحثی جامع و آرائی متقن مواجه نمی‌شویم و صرفاً بر نقش نما بودن اعراب و تبیین آن در قالب مثال‌ها پرداخته شده است..

اما در دوران معاصر بحث‌ها پیرامون اعراب و ارتباط آن با معنا بالا گرفته است. به نظر می‌رسد که این توجه معاصرین به اعراب از چند جهت نشأت گرفته باشد: از سویی مطابق معمول هستند افرادی که با مبالغه در جایگاه زبان عربی، ارتباط اعراب و معنا را نیز فراتر از واقعیتش نمایش داده و آن را به سان نقش نمایی دقیق و موشکافانه در اعصار طولانی از زبان عربی معرفی کرده اند. این مسئله باعث شده است که عده‌ای در اصل ارتباط اعراب و معنا تشکیک کنند و آن را نیز خرافه‌ای چون سایر خرافات تلقی نمایند و به آن بدگمان باشند و به زعم خود زبانی آسان را برای مردمانشان به ارمغان بیاورند.

از سوی دیگر قرآن که به خاطر وحیانی بودنش بسیار نزد مسلمین مورد اهتمام است به زبان عربی است و هم اکنون با اعراب گذاری خوانده می‌شود و ارتباط اعراب و معنا در تفاسیر و ترجمه‌های آن پررنگ است. پس طبیعیست که کمترین خدشه‌ای نسبت به این ارتباط می‌تواند در مطالعات قرآنی اثر گذار باشد و حتی مباحث تاریخ قرآن را نیز تحت شعاع خود قرار دهد و به تبع آن بر مسائل کلامی نیز اثر بگذارد. سوای آن که تغییر نگاه ما به ارتباط بین اعراب و معنا سرتاسر نحو را متأثر می‌کند و فهم ما را از متون عربی تغییر می‌دهد.

اگرچه در خلال کتاب‌های زبان‌شناسی عربی پژوهش‌های متعددی با مراجعه به اسناد و مدارک گوناگون و برای نیل به اهداف مذکور صورت پذیرفته است، لیکن خلاصه‌هایی که نظریه‌های گوناگون مطرح شده را گردآوری کرده یکایک بررسی نمایند، هنوز هم احساس می‌شود.

نوشته فوق با هدف تلاش برای کمک به رفع این خلا تدوین شده است. بدین منظور مباحث این نوشته در سه بخش بررسی خواهند شد: نخست اصل برقراری یا عدم برقراری ارتباط اعراب و معنا در زبان عربی بررسی می‌شود و پس از احراز چنین ارتباطی در زبان عربی به بررسی گستره نفوذ این ارتباط از لحاظ مکانی و زمانی و همچنین در بین سطوح گوناگون زبانی پرداخته خواهد شد. آنگاه در نهایت میزان

تأثیرپذیری زبان از این ارتباط را بررسی می‌نماییم تا مشخص شود که چه میزان از اسالیب و نقش‌های زبان عربی تحت تأثیر اعراب قرار دارند.

پس از این مقدمه نخستین بخش از بخش‌های سه‌گانه توضیح داده شده ارائه خواهد گردید.

۴. بررسی وجود یا عدم وجود اصل رابطه اعراب و معنا

همانطور که در مقدمه اشاره شد، با وجود اینکه در سرتاسر بخش‌هایی از تاریخ نحو که در اختیار ماست و حتی امروزه نه تنها در محیط‌های حوزوی بلکه حتی در بسیاری دیگر از محیط‌های آموزش عربی، ارتباط معنا و اعراب در زبان عربی امر مسلمی فرض می‌شود، وضعیت این ارتباط در بسیاری از مراکز علمی در سرتاسر جهان اینطور نیست. البته منظور این نیست که آن‌ها لزوماً رأیی مخالف دارند و این ارتباط را کاملاً منکر می‌شوند، بلکه منظور این است که این مسئله نزد آن‌ها از بداهتی که نزد ما دارد برخوردار نمی‌باشد.

از همینرو بسیاری از مستشرقین و بسیاری از نحوات معاصر یا کتاب‌ها و مقالات مستقلی در این رابطه نگاشته‌اند و یا نیز دست‌کم فصل‌ها یا بخش‌هایی از برخی کتاب‌هایشان را به این مسأله اختصاص داده‌اند و تبعا رهاورد پژوهش‌های آنان یکسان نبوده است.

حال از آنجا که نوشتار فوق در سدد است به بررسی نقش اعراب در زبان عربی پردازد، لازم است که در ابتدا اصل وجود رابطه بین علائم اعرابی آخر کلمات و معنا را احراز کند، آنگاه به کیفیت این رابطه پردازد؛ چرا که برای کسی که اصل وجود چنین رابطه‌ای را منکر شده است، چند و چون آن اهمیتی نخواهد داشت. البته با توجه به فضای فرهنگی حاکم بر محیط، دور از ذهن نیست که مخاطبان انکار مخالفین را شبهه‌ای پیش‌پا افاده قلمداد نمایند.

مطالب فوق، در واقع از سنخ کاوش‌ها برای یافتن بود یا نبود شیئی در قطعه‌ای از تاریخ است. پس همانطور که در این قبیل کاوش‌ها، قرائن و شواهد مؤثر در مسئله یکایک کنار یکدیگر نهاده می‌شوند تا مشابه قطعات پازلی معما را حل نمایند، در این نگاشته نیز سعی شده است که ابتدا قرائنی که می‌توانند ما را در پی بردن به وجود یا عدم وجود این رابطه یاری کنند، همگی گردآوری شوند و در مرحله بعد با دسته‌بندی آن‌ها در فصل‌هایی جداگانه، خواننده را در قضاوت بهتر یاری نمایند. در پایان نیز نتایج احتمالی حاصل از این بررسی بیان گردیده است. بدین منظور مباحث این نوشته در چهار قسمت بیان خواهد شد.

۴-۱. زبان‌های هم‌خانواده

تصور کنید تعدادی از افراد یک گونه جانوری در یک محیط رها شوند. آنگاه با گذشت زمان و افزایش تعداد اعضای آن گونه، آن محیط برایشان کوچک خواهد شد و به ناچار هر یک به صورت گروه‌هایی جداگانه به محیط‌های متفاوتی مهاجرت می‌کنند و این روند همینطور ادامه می‌یابد. بدیهیست که هر یک از این گروه‌ها باید خود را با محیط جدیدی که در آن زندگی می‌کند تطبیق دهد تا بتواند به بقایش ادامه بدهد. در چنین شرایطی کاملاً قابل پیش‌بینی است که ویژگی‌ها و توانمندی‌های هر یک از این گروه‌ها که در آغاز همگی یک منشأ واحد داشته‌اند، متفاوت باشد.

در دنیای امروز کسانی که به بررسی مقوله زبان می‌پردازند، تصورشان از زبان دقیقاً یک موجود زنده است. آنها زبان را حاصل برهم‌کنش انسان‌های یک نسل با زبانی که از نسل گذشته به آن‌ها به ارث رسیده است می‌دانند، فرایندی که می‌تواند یک نظام لفظ محور واحد را به ده‌ها زبان جدا از هم تبدیل نماید و این یعنی هر کسی که می‌خواهد مسئله‌ای زبانی و حتی مختص به یک زبان خاص را بررسی کند، باید به سراغ پیشینه آن مسئله در دیگر زبان‌های هم‌منشأ با آن برود که اصطلاحاً زبان‌های هم‌خانواده نامیده می‌شوند.

طبیعیست که نه زبان عربی از این قاعده خارج است و نه مقوله اعراب. از همین رو نخستین مسئله‌ای که می‌توانیم به عنوان قرینه‌ای برای کشف وجود یا عدم وجود ارتباطی بین اعراب و معنا بدان رجوع کنیم، بررسی زبان‌های هم‌خانواده زبان عربی است. اما ضروریست که ابتدائاً به طور اجمالی با این زبان‌ها آشنا شویم.

۱-۱-۴. معرفی هم‌خانواده‌های زبان عربی

زبان‌ها بر اساس خاستگاه اولیه‌ای که روند تکاملیشان را از آن آغاز کرده‌اند، در چندین دسته طبقه‌بندی می‌شوند. البته زبان‌شناسان این طبقه‌بندی زبان‌ها را به یک شکل انجام نداده‌اند و حتی گاهی در برخی موارد، در جایگذاری یک زبان در دسته‌ها اختلافاتی نیز دارند، اما در اینجا صرفاً به منظور قضاوت بهتر در این بخش، یک طبقه‌بندی که بین کتاب‌های زبان‌شناسی عربی مشهور شده است را به اختصار ذکر می‌کنیم.

زبان عربی متعلق به خانواده زبان‌های سامی است. این دسته از زبان‌ها که مکان‌یابی زادگاه مشترکشان هم مورد اختلاف است، به دو دسته شرقی و غربی تقسیم می‌شوند.

دسته شرقی که با نام اکادی شناخته می‌شود، خود مشتمل بر دو زبان آشوری و بابلی است. از این دسته جز شماری کتیبه هیچ باقی‌نمانده است که از مشهورترین‌شان کتیبه حمورابی است.

دسته غربی هم خود به دو بخش غربی شمالی و غربی جنوبی تقسیم می‌شود.

زبان های غربی شمالی خود شامل زبان های آرامی و کنعانی اند. زبان های کنعانی نیز دو دسته شمالی و جنوبی دارند که هر یک تفصیل خاص خود را دارد و در این نوشته به کار نمی آید. تنها باید گفت که دو زبان باستانی اوگاریتی و زبان عبری، به ترتیب از دسته زبان های کنعانی شمالی و جنوبی هستند. اما دسته زبان های غربی جنوبی همان دسته محل بحث ماست، یعنی زبان عربی در این دسته واقع شده است. ضمناً زبان حبشی نیز به این دسته تعلق دارد.

البته به طور دقیق تر منظور از عربی در عبارت بالا صرفاً آنچه که ما به عنوان عربی می شناسیم نیست، بلکه خود زبان عربی نیز به دو دسته شمالی و جنوبی تقسیم می شود و زبان عربی شمالی، مشتمل بر همان عربی فصیح است که مد نظر ماست. (عبد التواب، ۱۳۶۷ ق، ص ۳۳)

حال روشن است که باید زبان هایی را که از آن ها نام بردیم یک به یک بررسی کنیم و ببینیم که آیا در آن ها اصلاً پدیده اعراب وجود دارد و اگر هست آیا با معنا مرتبط می باشد؟ روش ما برای پاسخ به سوال فوق این است که ابتدا داده های به دست آمده از زبان های فوق را بیان می کنیم و سپس به تحلیل های گوناگونی که بر اساس آن داده ها انجام شده است می پردازیم.

۲-۱-۴. بررسی وجود یا عدم وجود اعراب در زبان های سامی

۱-۲-۱-۴. بابلی قدیمی

اینکه در این زبان هر سه حالت اعرابی وجود دارد، محل تردید نیست؛ یعنی در این زبان کلمات مرفوع، منصوب و مجرور هر سه دیده می شوند. اما اینکه آیا آن ها ضرورتاً با معنا مرتبط باشند، محل تردید است. از یک سو برخی کتیبه های این زبان همانند کتیبه معروف حمورابی موارد متعددی یافت می شود که در انتهای کلمات اعراب وجود دارد و نوع این اعراب از نظم مشخصی که مبتنی بر معناست پیروی می کند. حتی جالب تر این است که این نظم تا حد زیادی مشابه همین قواعدی است که نحوات برای زبان عربی فصیح بیان می کنند، مثلاً یک اسم در جایگاه فاعل منتهی به ضمه است و همان در جایگاه مفعول به منتهی به فتحه، حتی علامات اعراب در مثنی و جمع این دو زبان نیز بسیار با هم مشابهت دارند. (عبد التواب، ۱۴۲۰ ق، ص ۳۸۳)

اما ز سوی دیگر آنچه که قضاوت برای وجود اعراب در زبان بابلی را مشکل می سازد، این است که کتیبه هایی هم وجود دارند که در آن ها علامات اعرابی بدون هیچ نظم معینی که حاکی از معنا باشد به کار رفته اند و متأسفانه در غالب کتیبه ها چنین است. (بروکلمان، ۱۹۷۷ م، ص ۱۰۲)

۲-۱-۲-۴. آشوری

در زبان آشوری آنچه که شاید بتوان آن را اعراب خواند صرفاً ضمه ایست که در انتهای برخی از ظروف قرار دارد. پیدایش این ضمه در زبان آشوری با ضمه انتهای برخی از ظروف زبان عربی - ظروف باب قبل و بعد - مشترک دانسته شده است. (بروکلمان، ۱۹۷۷ م، ص ۱۰۲)

۳-۲-۱-۴. آرامی

زبان آرامی تغییرات وسیعی را به خود دیده است و در بین آثاری که امروزه از مراحل مختلف این تغییرات به دست ما رسیده، تنها در آرامی عهد عتیق علامت های اعرابی مشاهده می شوند. البته در آنجا هم شمار این علامات به شدت محدود است؛ مثلاً اینکه انتهای یکی از ظروف مفتوح می باشد یا اینکه انتهای تعداد معدود دیگری از کلمات -مانند برخی ضمائر یا معادل برخی اسماء سته عربی- هم چنین علاماتی وجود دارد، اما طبیعتاً که چون این علامات ثابت است، نمی توان آن ها را مرتبط با معنا دانست و صرفاً بخشی از کلمه به شمار می آیند.

۴-۲-۱-۴. اوگاریتی

بر خلاف زبان های پیشین، الفبای این زبان بر پایه نظام ابجدیست و این یعنی که در این زبان، مشابه زبان فارسی، علامات نوشتاری نماینده حروف هستند و نه نماینده هجا ها. بنابراین حتی اگر حرکتی در آخر کلمات بوده باشد، در کتابت اثری از آن باقی نمی ماند و از همینرو بر اساس کتیبه های باقیمانده از این زبان نمی توان به استفاده یا عدم استفاده آن ها از علائم اعرابی که به صورت حرکات هستند پی برد. لیکن در صورت نوشتاری این زبان نظیر کتابت همزه در زبان عربی، حرف همزه به سه صورت نوشته می شود. حال در کلماتی که همزه حرف انتهای آن هاست، به کار رفتن هر یک از اشکال همزه متناسب با معنا، نشان دهنده این است که هر یک از صور همزه مختص یکی از حرکات است و با تغییر حرکت همزه به عنوان حرف آخر در هر نقش، صورت نوشتاری آن نیز تغییر کرده است. (عبد التواب، ۱۴۲۰ ق، ص ۳۸۴)

۵-۲-۱-۴. عبری

در این زبان هر سه نوع علامات اعرابی کم و بیش وجود دارد، به عبارت دقیق تر کلماتی وجود دارند که حرکات سه گانه در انتهای آن ها به کار رفته باشد. حرکت فتحه در انتهای برخی کلمات حاکی از مکان به کار می رود ولی نه برای معنای ظرفیت، بلکه برای اینکه بیان کند جهت حرکت به سمت آن مکان است. ضمناً فتحه در انتهای برخی اسماء زمان و پیش از برخی ضمائر متصل نیز به کار رفته است، اما ارتباط خاصی با معنا ندارد.

کسره نیز به صورت ممدوده -ای- در انتهای برخی کلمات زبان عبری وجود دارد، اما حرکتی متغیر نیست و ثابت است. مانند معادل تعدادی از اسماء سته عربی در زبان عبری یا انتهای برخی اعلام و ...

ضمه نیز اگرچه به نسبت دو حرکت دیگر کمتر به کار می رود، لیکن در انتهای شماری از اعلام زبان عبری به صورت ثابت قرار می گیرد.

۶-۲-۱-۴. حبشی

در حبشی حرکات ضمه و فتحه وجود دارند و علاوه بر آن دو حرکت چهارمی غیر از فتحه، کسره و ضمه - که در زبان عبری به کار نمی رود- نیز گاهی در انتهای کلمات قرار می گیرد.

کاربرد ضمه منحصر در انتهای اعداد است. از فتحه نیز در جایگاهی معادل مضاف مرفوع در زبان عبری استفاده می شود و مشابه زبان عبری، انتهای برخی معادل های حبشی اسماء سته، اگر مضاف به ضمیر باشند، در حالت رفع و نصب به ترتیب مضموم و مفتوح می شود. (بروکلمان، ۱۹۷۷ م، ص ۱۰۱)

۷-۲-۱-۴. عربی ابتدائی

کتیبه هایی از این دوران کشف شده است، لیکن نوشتار آن ها غالباً حرکت گذاری شده نیست. اما علی عبدالواحد وافی بیان می کند که در انتهای برخی از کلمات این کتیبه ها، حروفی وجود دارد که حرکت اعرابی آن کلمات را نشان می دهد و لذا در این زبان همچون زبان عبری فصیح اعراب به کار می رفته است. (وافی، ۲۰۰۴ م، ص ۸۰)

۳-۱-۴. تحلیل داده ها

همانطور که واضح است، داده هایی که از اعراب در خانواده زبان های سامی ارائه شد، نه تنها خود به وضوح مسئله ای را اثبات نمی کند، بلکه در بر ابهام ها می افزاید. سوای این که در شیوه خواندن کتیبه های متعلق به برخی از این زبان ها هم اختلافاتی وجود دارد که از سویی چندان قابل اعتنا نیست و از سوی دیگر بحث از آن ها از حوصله این نوشتار خارج است.

همین مسائل منجر به این شده است که قرینه اول ما -یعنی خانواده زبان های سامی- نه تنها راه گشا نباشد، بلکه به اختلافات جدیدی دامن بزند.

از یک سو برخی منکرین ارتباط اعراب و معنا در زبان عبری به استناد همین داده ها، وجود آن را در تمام خانواده زبان های سامی کاملاً منکر شده اند و همین مسئله را شاهدهی بر عدم امکان برقراری ارتباط بین اعراب و معنا می دانند. ابراهیم انیس از نحوین معاصر عرب از این جمله است.

وی در کتاب معروفش به نام اسرار اللغه، به همه داده های مذکور اشاره نمی کند و تنها شماری از آن ها در عبری و حبشی را ذکر کرده می گوید که مستشرقین به اشتباه گمان می کنند که این حرکات آخر در انتهای آن کلمات حرکت اعرابی و نشانگر معنا است، در حالیکه آن حرکات هیچ گاه موافق سیر ادعایی نحات برای زبان عبری نیستند.

وی حتی این تلقی مستشرقین را ریشه یابی می کند و مدعی می شود که چون چنین اتفاقی برای زبان های لاتینی افتاده بود، یعنی در این زبان ها نیز در ابتدا علاماتی متناسب با هر جایگا معنایی به کلمات ملحق می شدند ولی به تدریج از بین رفته اند، آن ها در سدد این بر آمده اند که برای زبان های سامی نیز چنین فرایندی را ترسیم نمایند. (انیس، ۱۹۷۸ م، ص ۲۱۶)

اما در سوی مقابل تعداد بیشتری از مستشرقین و نحوین معاصر عرب هستند که بر وجود اعراب در خانواده زبان های سامی پافشاری می کنند. آن ها هیچ لزومی نمی بینند که زبان های هم خانواده، حتی در مسائلی که با هم هم ریشه هستند شبیه به هم باقی بمانند.

بر همین اساس برخی مستشرقان احتمال زیادی می دهند که اعراب خصیصه مشترک زبان های سامی باشد (عبدالطوب، ۱۴۱۴ ق، ص ۱۱۶؛ بروکلان، ۱۹۷۷ م، ص ۱۰۰) که در گذر زمان در برخی از آن زبان ها از بین رفته است و در برخی نیز اثراتی از آن باقی مانده است. آن ها حتی این مسئله را با این ویژگی زبان عربی که در آن به نسبت دیگر زبان ها بقایای زبان سامی ابتدائی فراوان تر به چشم می خورد، متناسب می دانند.

برخی از آن ها در مقام اثبات، برخی کتیبه های زبان بابلی قدیمی را که در آن نظام ارتباط معنا و اعراب تا حد زیادی مشابه عربی است را به تنهایی کافی می دانند، اما مشکل آن جاست که در دیگر کتیبه های آن زبان این خصیصه رعایت نشده است و علامات اعرابی فارغ از یک نظام معنایی به کار رفته اند. این مسئله تردید ها را در نسبت دادن ویژگی رابطه معنا و اعراب به زبان بابلی افزایش می دهد. لیکن بروکلان این تناقض را این طور تحلیل می کند که در زبان بابلی نیز اعراب رو به زوال بوده و در مواردی که رعایت نشده، کاتب به خطا رفته است. (بروکلان، ۱۹۷۷ م، ص ۱۰۲)

در مجموع اینطور به نظر می رسد، که شواهد موجود در این بخش در این حد کافی اند که ثابت کنند در خانواده زبان های سامی، حرکت دار بودن اواخر کلمات -چه حرکات کوتاه و چه حرکات بلند که در نحو عربی، تحت عنوان اعراب با حروف شناخته می شود- امری متداول بوده است. همچنین نمی توان انکار کرد که دست کم در مواردی این حرکات با نقش کلمه در جمله مرتبط بوده است و بودنشان در جمله معنای حاصل از ترکیب مفردات را دستخوش تغییراتی می نموده است. این مسئله در زبان های عبری و حبشی مسجل است.

همچنین اینکه برخی از این حرکات ممیز معنایی نیوده اند، اما به عنوان ویژگی خاص دسته هایی از کلمات حضور داشتند هم مقبول است. اعراب برخی ظروف در آرامی یا آشوری و یا اعراب اعداد در حبشی شاهدی بر این ادعاست.

پس نتیجه می گیریم دست کم در بسیاری از زبان های سامی حرکات آخر کلمات و با مسامحتا علائم اعرابی دارای اهمیت معنایی بوده اند. لذا این امکان که چنین اتفاقی در زبان عربی نیز افتاده باشد، دور از

انتظار نیست و نتایج بررسی این قرینه تا حدودی با نظر معروف نحّات عربی مبنی بر ارتباط اعراب و معنا تناسب دارد، هر چند که میزان فراگیری این ارتباط را نمی‌رساند.

۲-۴. نظرات نحّات

شاید بتوان گفت که مهم‌ترین سند برای نسبت دادن رابطه اعراب و معنا به زبان عربی بیان این مسئله توسط قریب به اتفاق نحّات است و به همین جهت برای بسیاری امری بدیهی تلقی شده است. یعنی موافقین چنین استدلال می‌کنند که چون نحّات متقدم قائل تصریح کرده اند که در زبان عربی علائم اعرابی دست کم در بسیاری از موارد اهمیت معنایی دارد، طبیعتاً که چنین ارتباطی برقرار باشد.

اما منکرین نیز در مواجهه با این ادعا واکنش نشان داده اند و آن را از دو جهت رد کرده اند: یکی از آن جهت که در بین نحّات متقدم -اینجا یعنی نحّات قرن دوم و سوم- هم چنین اجماعی وجود نداشته است و در بین آن‌ها هم بودند افرادی که تصریح کرده اند، اعراب دال بر معنایی نیست. از سوی دیگر از دیدگاه منکرین ادعای اغلب نحّات از واقعیت زبان عربی نشأت نگرفته است، بلکه حاصل تحمیل کج فهمی ایشان بر اهل زبان است.

اما برای قضاوت صحیح لازم است که تصویر صحیحی از روند شکل‌گیری و توسعه نحو داشته باشیم و آنگاه دیدگاه نحّات را نسبت به رابطه اعراب و معنا را در هر مرحله بررسی نماییم. از همینرو در ادامه مراحل علم نحو در قالب چندین عنوان بیان می‌شود تا ذیل هرکدام به بررسی جایگاه رابطه اعراب و معنا نزد نحّات آن زمان پردازیم.

۱-۲-۴. شکل‌گیری نحو

اینکه علم نحو چگونه و به دست چه شخص یا اشخاصی شکل گرفته است، دوباره از جمله مسائلی است که اگرچه در محیط‌های حوزوی غالباً بدیهی قلمداد می‌شوند، اما در فضای علمی مورد اختلاف است و نظریه‌های گوناگونی برای آن بیان شده است.

مطابق آنچه که مشهور شده است، فردی به نام ابوالاسود با مشاهده اشتباهات مرم زمانش در تکلم و به خصوص در اعراب، اقدام به تبدیل ساختارهای زبانی نهفته در ذهنش به قواعد مشخصی که قابلیت انتقال به دیگران را دارند می‌کند. در پاره‌ای از منابع از دستور برخی امراء وقت به او برای این اقدام گزارش می‌شود و یا حتی از تدوی نحو توسط او با راهنمایی امیر المؤمنین (علیه السلام) سخن رانده می‌شود. (سالم مکرّم، ۱۴۱۳ ق، ص ۱۱) لیکن امروزه به صحت اغلب این گزارش‌ها تردیدهای جدی وارد شده است که خود بحث‌های مفصلی دارد.^۱

۱. ر.ک دانشنامه بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۱۹۵۴

با این وجود به نظر می‌رسد که می‌توان فارغ از این اختلافات بحث را پیش برد؛ چون اینکه نحو را چه کسی آغاز کرده است در این مجال مهم نیست، به هر حال ما می‌دانیم که دسته‌ای از افراد - که در ادامه از برخی از آن‌ها بحث می‌شود - در ترویج و گسترش نحو در مراحل نخستین نقش داشته‌اند، خواه مبدع باشند و خواه واسطه انتقال. از همینرو ضرورتی ندارد که به اختلاف مذکور پرداخته بشود و صرفاً همین که افراد ذیل - که در ادامه از آن‌ها بحث می‌شود - از نحویان متقدمی بوده‌اند که سایر نحویون وامدار آنان‌اند برای ما کفایت می‌کند. در ادامه نام تعدادی از این افراد می‌آید و جایگاه اعراب نزد ایشان بررسی می‌شود

۱-۱-۲-۴. ابوالاسود دوئلی

وی از زمره کسانی است که وضع علم نحو به آن‌ها نسبت داده شده است، اما چنانچه پیشتر گفته شد، بررسی صدق چنین مطالبی با مسیر مقاله حاضر لزوماً ارتباط ندارد؛ بلکه آنچه که در این مجال برای ما مهم است، رابطه اعراب و معنا نزد اوست.

واقعیت آن است که امروزه علاوه بر اینکه هیچ تالیفی که منسوب به او باشد وجود ندارد، حتی در کتب نحوی دسته اولی همانند کتاب نیز به آراء نحوی او اشاره‌ای نشده و سیبویه تنها به ذکر اشعاری از او به عنوان استشهاد نحوی بسنده نموده است (مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۹۵۴) و بدیهیست که صرف سرودن اشعار عربی - حتی اگر آن اشعار دارای علائم اعرابی باشند - نمایانگر دیدگاه نحوی او در این زمینه نیست. همین مسئله در قرائتی نیز که از او به جای مانده صادق است.^۱

البته قرینه دیگری نیز برای دستیابی به دیدگاه او در این زمینه باقی مانده است و آن حکایاتی از او در زمینه پیدایش علم نحو است. مطابق برخی از این روایات، وقتی که او یکی از اطرافیانش را مشاهده کرده که با نابه جا به کار بردن اعراب معنایی را اشتباه نقل کرده است، به او معترض شده و برای پیشگیری از حوادث مشابه به فکر تدوین نحو افتاده است. (سالم مکرم، ۱۴۱۳ ق، ص ۱۱) مطابق برخی دیگر از حکایات - حکایاتی که تدوین نحو را با فرمان امیرالمومنین (علیه السلام) می‌دانند - هم مجموعه‌ای از قواعد نحوی که مشتمل بر دارای یک اعراب خاص بودن نقش‌های خاصی هستند به او نسبت داده شده است. (زجاجی، ۱۴۰۷ ق، ص ۲۳۸)

در صورت پذیرش این قبیل نقل‌ها بی‌تردید باید او را موافق ارتباط معنا و اعراب دانست، اما این دست حکایات و نقل‌ها چندان قابل اعتماد نیستند و خاورشناسان از اواخر قرن نوزدهم، به آن‌ها به چشم افسانه نگریسته‌اند. (مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۹۵۴)

^۱ . ر.ک المحتسب، ج ۱، ص ۲۱۸ و المحتسب، ج ۲، ص ۳۸

علاوه بر این ها باید به اهتمام او به حرکت گذاری قرآن نیز اشاره کرد که احتمال صحت نقل های تاریخی مبتنی بر آن بیشتر است. (مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۹۵۴؛ فاخوری، ۱۹۵۳ م، ص ۳۴۵) اما نقش او حرکت گذاری قرآن کریم نیز که تبعا شامل حرکات آخر کلمات - یعنی علائم اعرابی - هم بوده است، اثبات کننده چیزی نیست؛ زیرا اگرچه می تواند حاکی از آن باشد که او هم قائل به رابطه اعراب و معنا است ولی این امکان هم وجود دارد که این حرکات حمل بر چیزی غیر از معنا شوند، چنانچه دکتر ابراهیم انیس نیز معتقد به وجود نوعی نظم در حرکات انتهای کلمات است، اما آن نظم را حاکی از معنا نمی داند. (انیس، ۱۹۷۸ م، ص ۲۵۲)

۲-۱-۲-۴. یحیی ابن عمر

همچون ابوالاسود، از وی نیز رای نحوی باقی نمانده تا بتوانیم با استناد به آن، از دیدگاهش در زمینه رابطه اعراب و معنا پمطلع شویم، بلکه صرفا برخی قرائات به او منسوب گشته اند. اما حکایتی از او در این زمینه نقل شده است که در صورت پذیرفتن، شاید بتوان وی را از زمره موافقان به شمار آورد. مطابق این حکایت، او حجاج را به ارتکاب اشتباه در بیان علامت اعرابی یکی از آیات قرآن متهم می کند و در پی آن حجاج او را تبعید می کند. (ابن سلام، ۱۴۰۰ ق، ج ۱، ص ۱۴) اما این حکایت به صورت دیگری هم نقل شده است و طبق آن نقل علت تبعید او ماجرای غیر مرتبط با نحو است که باعث می شود احتمال ساختگی بودن روایت اول افزایش یابد. (سیوطی، بی تا، ج ۲، ص ۳۴۵)

۳-۱-۲-۴. نصر ابن عاصم، هرمز اعرج، عنبسه و میمون الاقرع

این افراد مطابق آنچه که گفته می شود از نحات متقدم بوده اند، اما از آن ها نیز آراء نحوی به جای نمانده است تا به کار ما آید (ولد اباه، ۱۴۲۹ ق، ص ۴۹) و طبق کاوش ها حتی از برخی افراد این دسته قرائتی نیز به جای نمانده است. (سالم مکرم، ۱۴۱۳ ق، ص ۱۰۱) لذا درباره دیدگاه آنان نسبت به رابطه اعراب و معنا نمی توان نظری داد.

۴-۱-۲-۴. عبدالله ابن ابی اسحاق حضرمی

وی از جمله نحات موثر در شکل گیری نحو و از نحات اولیه محسوب می شود، (ولد اباه، ۱۴۲۹ ق، ص ۵۵) اما برخلاف نحات دسته پیشین حکایاتی از او باقی مانده است که به استنادشان می توان نظر او در این زمینه را متوجه شد؛ چرا که در آن حکایات وی از شعر برخی شعرا به خاطر اشتباه به کار برده شدن علائم اعرابی با توجه به نقش کلمه انتقاد می کند. طبیعیست که لازمه چنین انتقاداتی قائل بودن به وجود یک رابطه بین اعراب و معنا است. (زبیدی، ۱۹۸۴ م، ص ۳۱)

۵-۱-۲-۴. ابو عمرو بن علاء

وی را نیز از جمله نحات موثر در شکل گیری نحو و از نحات اولیه به شمار آورده اند (ولد اباه، ۱۴۲۹ق ، ص ۵۵) و چون برخی آراء او در کتاب هایی که بعداً تدوین شده آمده است، به راحتی می توان موضع او را در این زمینه مشخص کرد.

مثلاً در الکتاب از او نقل شده است که کلمه معرفه ای که حالت معرفه دیگری را بیان می کند، نمی تواند منصوب باشد. (سیبویه، ۱۹۸۸ م، ج ۲، ص ۱۱۳) یا از او نقل شده است که در اسالیبی شبیه "اما العبيد فذو عبيد" ما بعد اما در جمیع لهجات عرب مرفوع است. (سیبویه، ۱۹۸۸ م، ج ۱، ص ۳۴۷)

این موارد و موارد مشابه به خوبی نشان می دهد که او نیز طرفدار رابطه اعراب و معنا بوده است؛ در غیر اینصورت دلیلی وجود نداشت که برای نقشی خاص یا اسلوبی خاص اعراب معینی را ذکر کند.

۲-۲-۴. دوران تدوین و تصنیف در نحو

در این دوران که به تناسب نحاتی که در آن با نگاشتن کتب نحوی و یا اثر بخشی در نگارششان نقش - آفرینی کرده اند، عصر تدوین و تصنیف نام گرفته است، (ولد اباه، ۱۴۲۹ق ، ص ۶۳) به سبب وجود همین نگاهته ها، ارتباط بین اعراب و معنا نزد نحات این دوره امری مسلم است. آراء متعددی که از نحات گوناگون این دوره وجود دارد، بیانگر اعتقاد آنان به این است که در عربی فصیح، برای بسیاری از نقش ها یا اسالیب تنها نوع خاصی از اعراب به کار برده می شود. این مسئله به قدری روشن است که حتی شاید نیازی به ارائه شواهد نباشد.

لیکن برخی چون مخزومی نظر دیگری دارند. آن ها از این رو که در آثار شماری از نحاتی که در ابتدای این دوران می زیسته اند مطلبی پیرامون ارتباط اعراب و معنا ذکر نشده است، می پندارند که اصل طرح این بحث متعلق به دورانی بعد از آنان بوده است.

مخزومی گمان می کند که بعد از حرکت گذاری قرآن توسط ابو الاسود این سوال شکل گرفته که آیا این حرکات با معنا مرتبط اند یا صرفاً برای رفع التقاء ساکنین اند؟ او می گوید که با توجه به اینکه در آثار مکتوب و منقول امثال خلیل، سیبویه و کسائی اثری از این بحث نمی بینیم، در آن زمان پاسخی به این سوال داده نشده است. (مخزومی، ۱۳۷۷ ق ، ص ۲۴۳) اگر این مطلب را بپذیریم، ناگزیریم که آنان را ساکتین ابهام حول رابطه اعراب و معنا بدانیم.

اما این رای او چندان مقبول نیست و نمی توان آن را پذیرفت، زیرا از یک سو اشاره نکردن نحات اولیه به مباحث بنیادین چیز عجیبی نیست و بسیار مسبوق به سابقه است و از سوی دیگر اینکه این قبیل نحات، یعنی از امثال یونس، خلیل، سیبویه و کسائی گرفته تا اخفش و مازنی، هر یک در کتب خود برای هر حالت معنایی یک یا چند نوع اعراب خاص را معرفی کرده اند، جز آنکه آنان اعراب را مقوله ای مرتبط با معنا می دانسته اند، چه معنایی می تواند داشته باشد؟

بنابر این با قاطعیت می توان گفت که نحات این دسته معتقد به ارتباط اعراب و معنا بوده اند.

۱-۲-۲-۴. ادعای وجود یک نحوی مخالف

با وجود آنکه نحوات این دسته اعراب را حاکی از معنا می دانستند، اما در کتب نحو با یک نحوی قدیمی مواجه می شویم که او را مخالف این دیدگاه قلمداد کرده اند و این نحوی قطرب است.

قطرب از نحوات بصری و از شاگردان سیبویه است، تا آنجا که او یکی از دو نفری که الکتاب از طریق آنان به دیگران رسیده است می باشد. همچنین او صاحب تالیفاتی در نحو و لغت است. (شوقی ضیف، ۱۹۷۲ م، ص ۱۰۸)

مطابق جست و جوها، دیدگاه وی در این زمینه در کتب باقی مانده از او نیامده است، بلکه سال ها پس از او افرادی که به نگارش کتاب های جامع اقوال گوناگون اهتمام داشته اند، نظر او را نیز در این زمینه ذکر کرده اند.

مثلاً عکبری (م ۶۱۶ق) در کتابش وقتی که به بحث از مدلول اعراب می رسد، نظر قطرب را نقل کرده می گوید: او قبول نداشته که اعراب بر معنایی در کلمات دلالت می کند، بلکه معتقد بوده است که حرکت دادن اواخر کلمات برای رهایی از دشواری تلفظ کلماتی است که انتهایشان ساکن است.^۱ (عکبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۹۳)

نحوات معاصر نیز مستنداً به همین نقل ها او را از زمره مخالفان قدیمی ارتباط اعراب و معنا د به حساب می آورند. اما اگر همه آنچه که از او در کتاب ها باقی مانده است را در نظر بگیریم، احتمالاً دیگر چنین برداشتی از دیدگاه او نخواهیم داشت.

یکی از این شواهد دیدگاه او ذیل یکی از قرائات است. مطابق نقل ابن جنی، در آیه ۱۲۳ سوره انعام که مطابق قرائت مشهور «وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءَهُمْ» می باشد، قرائت دیگری وجود دارد که در آن زَيْنَ - یعنی به صورت مجهول - و قتلُ - به صورت مرفوع - قرائت شده است. طبق قرائت مشهور شرکاء فاعل زَيْنَ و قتل مفعول به آن است، اما در قرائت دوم در ترکیب اشکال نحوی پیش می آید. مطابق نقل ابن جنی قطرب تصریح کرده است که قتل بنابر نائب فاعل زَيْنَ مرفوع شده است و رفع شرکاء بنابر فاعل قتل است که مصدر است.^۲ (ابن جنی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۳۰)

۱. الْأِعْرَابُ دَخَلَ الْكَلَامَ لِيَفْرُقَ بَيْنَ الْمَعَانِي مِنَ الْفَاعِلِيَّةِ وَالْمَفْعُولِيَّةِ وَالْإِضَافَةِ وَتَحْوِ ذَلِكِ. وَقَالَ قَطْرِبٌ وَاسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْمَسْتَنِيرِ: لَمْ يَدْخُلْ لِعِلَّةٍ، وَأَمَّا دَخَلَ تَخْفِيفًا عَلَى اللِّسَانِ.

۲. أما الوجه الآخر: فأجازه قطرب؛ وهو أن يكون الشركاء ارتفعوا في صلة المصدر الذي هو القتل بفعلهم، وكأنه: وكذلك زين لكثير من المشركين أن قتل شركائهم أولادهم، وشبهه بقوله: حُبِّبَ إِلَى رُكُوبِ الْفَرَسِ زَيْدٌ؛ أي: أن ركب الفرس زيدٌ.

احتمال صحت این انتساب به قطرب بسیار بالاست، زیرا از یک سو جایگاه ابن جنی برای همگان روشن است و از سوی دیگر خود ابن جنی در مقدمه همان کتاب تصریح می کند که از کتاب قطرب نیز در آن استفاده کرده^۱ (ابن جنی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۳۶) و تبعاً این نقل او شفاهی و با واسطه نبوده است.

از دیگر شواهد حکمی نحویست که به نقل از او بیان شده و مطابق آن او «مهمن شرطیه» را جازم نمی- دانسته است.^۲ (ابن أم قاسم المرادی، ۱۴۱۳ق، ص ۶۱۳)

قرائنی از این دست باعث می شود که ما در آنچه که سابقاً از او ذکر شده تردید نماییم. از جهتی انکار اصل این موضوع هم-اینکه قطرب چنین ادعایی داشته است- دشوار است، زیرا این نقل قول در چندین کتاب ذکر شده و از شهرت بالایی برخوردار است. از جهت دیگر اما نمی توان پذیرفت که او هم مدعی باشد که اعراب بر معنا دلالت ندارد و هم در مواردی اعراب یک کلمه را با نقش معنایی آن در جمله تحلیل کند و یا اینکه یک حالت اعرابی را یک اسلوب نفی کند که لازمه ان اثبات دیگر حالات اعرابی برای آن اسلوب است.

به نظر می رسد که معاصرین با فضای ذهنی خودشان با این قول منتسب به قطرب مواجه شده اند و ساده انگارانه آن را معادل نظر برخی پژوهشگران این زمان که منکر اعراب اند دانسته اند. در حالیکه منظور او این ها نبوده، بلکه این بحث شبیه برخی دیگر از بحث های نحوی آن زمان است که بیش از آنکه در سدد تشریح واقعیت های عرضه زبانی باشد، در سدد طرح پرسش و پاسخ های بیهوده و جدال های بی- اساس بر سر الفاظی است که حقا مراد حقیقی آن ها در مجادلات قصد نمی شود. مضاف بر اینکه قطرب هم سابقه پرداختن به این سنخ مسائل را در کارنامه خود دارد.

برای مثال مجادله ای در بین طبقه ای از نحوات وجود داشته که آیا حروف اعراب- مثلا الف تشبیه- خود اعراب اند و یا اینکه علائم اعراب اند! قطرب در این میان این حروف را خود اعراب می داند. (ابن جنی، ۱۹۹۲ق، ص ۵۰) یا اینکه بحثی وجود داشته است که علت درآمدن تنوین بر سر کلمات به اصطلاح منصرف چیست؟ برخی آن را برای ایجاد تفاوت بین منصرف و غیر منصرف دانسته اند، برخی هم برای ایجاد تفاوت بین اسم و فعل و قطرب و عده ای نیز آن را برای ایجاد تفاوت بین مفرد و مضاف. (أبو حیان، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۶۶۷)

مشاهده می شود که در این قبیل مجادلات اگر شما هر طرف اختلاف را بگیریید، واقعیت تغییری نخواهد کرد، چرا که وراء آن الفاظ اصلا واقعیت زبانی وجود ندارد.

دیدگاه قطرب در زمینه اعراب هم همینطور است، یعنی او نمی خواسته که بگوید حرکات آخر کلمات کلا هیچ ربطی به معنا ندارد و صرفاً برای رفع سکون می آیند، به عبارت دیگر او این حرکات را فاقد یک

۱. وروینا أيضاً فی کتاب ابي علی محمد بن المستنیر قطرب...

۲. مه مع من التی هی شرط، فیقال: مهمن. وقال قطرب: لم یحمل الجزم بها عن فصیح. یعنی مهمن.

نظم مبتنی بر معنا نمی دانسته، بلکه صرفاً با تکیه بر برخی موارد که اعراب چندان ارتباطی با معنا ندارد و به زعم خود برای بیان تحلیلی از اعراب که فراگیر باشد چنین ادعایی نموده است. خصوصاً آن که اگر به کتاب هایی که به شرح و تفصیل نظر او پرداخته اند نیز بنگریم به همین نتیجه می رسیم.

برای مثال سیوطی به نقل از خود قطرب علت اتخاذ این دیدگاه توسط او را این می داند که در زبان عربی مواردی هست که اعراب ها یکسان اند ولی معانی متفاوت و مواردی که اعراب ها متفاوت اند ولی معانی یکسان. او برای حالت اول امثال ان زیدا اخوک، لعل زیدا اخوک و... را مثال می زند و برای حالت دوم هم امثال لیس زید قائما و لیس زید بقائم را بیان می کند. (سیوطی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۸۶)

یا در تقریری که عکبری از دیدگاه قطرب آورده است، علل این دیدگاه مواردی چون اعراب فعل مضارع که اثری در معنا ندارد معرفی شده است و یا مواردی که نقش کلمه بدون اعراب هم فهمیده می شود. (عکبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۹۶)

واضح است که او در موارد فوق قصد این را نداشته که بگوید اعراب در هیچ جا با معنا ارتباطی پیدا نمی کند، بلکه محتمل است قصد او این بوده باشد که اصل در اعراب با تبیین معنا نیست، بلکه اصل در اعراب تخفیف در تکلم است ولی تبیین معنا هم عارضش می شود، بر خلاف مشهور که اصل در اعراب را تبیین معنا دانسته اند اما می گویند که اعراب گاه عارض مواردی چون فعل مضارع هم شده است.

۳-۲-۴. دوره های بعدی علم نحو

بعد از دوره تدوین و تصنیف و تا پیش از دوران معاصر، نحات همواره بر ارتباط داشتن اعراب و معنا اذقان داشتند و این از ادعای سیوطی مبنی بر اجماع همه نحات به جز قطرب بر این مسئله بر می آید. البته این نه به آن معناست که همه آن ها به دیدگاه هایشان در این مسئله تصریح کرده اند، بلکه برخی چون زجاجی (زجاجی، ۱۳۹۹ق، ص ۶۹) صریحاً بیان کرده اند و دیدگاه دیگران هم چنانچه پیشتر ذکر شد، از قواعد نحوی که بیان کرده اند مشخص می شود.

۴-۲-۴. استدلال موافقان به نظرات نحات

باتوجه به آنچه که گذشت، استدلال افراد این گروه چندان غیر قابل پیش بینی نیست. آنان می گویند که اگر ارتباط اعراب و معنا را انکار نماییم، در مواجهه با چنین ترائی پاسخ ما چه خواهد بود؟ با چنین فرضی ناگزیریم که اقوال نحات همه را کذب و خودساخته بدانیم. اصلاً چنین کاری در تاریخ سراغ دارد؟ یعنی آیا در طول تاریخ اقوامی بوده اند که برای زبان خود قواعدی بسی سخت وضع کنند، در حالیکه زبانشان عاری از این قواعد بوده باشد؟ یا در آنصورت چگونه مردم نسبت به آن قواعد خود ساخته تمکین کرده اند و چرا نحات با اعتراض عرب زبانان مواجه نشده اند؟ و یا آنکه نحات چگونه به چنین قواعدی دست یافته اند در حالیکه با ادبای دیگر ارتباطی نداشته اند؟ و در نهایت اگر این قواعد خودساخته است، پس نحات

چه نیازی به مشافهه با عرب داشتند، در حالیکه این مسئله برای بسیاری از نحّات متقدم نقل شده است؟ (وافی، ۲۰۰۴ م، ص ۱۶۳)

آنان با اتکای به این گفته ها خودساخته بودن قواعد نحوی و به تبع آن ارتباط نداشتن اعراب و معنا را رد می کنند.

۵-۲-۴. پاسخ منکران

مخالفان و در راس آنان دکتر ابراهیم انیس، نظرات نحّات را به نحو دیگری تحلیل می کنند. آنان ناصواب بودن دعاوی نحّات را به معنای خودساخته بودنشان نمی دانند، بلکه آن را حاصل اشتباه متقدمین نحّات در تحلیل و قاعده گذاری مسموعاتشان می دانند. به عبارت دیگر، نحّات وقتی که با کلام عرب مواجه شدند و در انتهای بسیاری از کلمات حرکتی را دیدند، در تحلیل این حرکات مرتکب خطای علمی شدند و به اشتباه تغییر این حرکات را ناشی از تغییر نقش های این کلمات در جمله دانستند، در حالیکه اینطور نبود. سپس این برداشت هایشان را این بار بدون سماع و با استفاده از قیاس به سایر بخش های نحو تسری دادند. در مرحله بعد آنان با استفاده از نفوذشان در جامعه - به خاطر اهمیت حفظ قرآن برای مردم و ادعاهای نحّات در این زمینه - تدریجا پله های ترقی اجتماعی را طی کردند و با برخورداری از حمایت خلفا به تحمیل قواعدشان بر مردم روی آوردند. (انیس، ۱۹۷۸ م، ص ۱۹۸)

در نهایت این تلاش های نحّات اگرچه منجر به این نشد که عموم افراد جامعه از قواعد وضع شده به دست نحّات تبعیت بکنند، اما آن ها توانستند که قواعد خود را ناظر به عربی فصیح معرفی کنند و از همین رو قرآن کریم را در چند قالب اعرابی خاص منحصر نمایند.

مخالفان روایات متعدد تاریخی که از مشاجره های بین نحّات و شرا یا خطباست را شاهی بر این مدعا می دانند. در این مشاجره ها عمدتاً یک نحوی وقتی که می بیند کلام طرف مقابلش مطابق قواعد مد نظر او نیست، به او ایراد گرفته و او را کم بهره از دانش می خواند. پس مطابق این روایات بسیاری از اهل ادب آن روز نیز با این قواعد موافق نبوده اند.

همچنین آنان قطرب را نیز به عنوان یکی از نحّات که متوجه این اشتباه شده است معرفی می کنند و او را شاهی بر صدق سخن خود می دانند.

۶-۲-۴. جمع بندی

اگرچه پاسخ های مخالفان به موافقان ارتباط اعراب و معنا و تحلیلی که آنان از عملکرد نحّات ارائه می دهند در خور تأمل است، اما پیرامونش تردید هایی وجود دارد. چرا باید نحّات در مواجهه با کلام عرب و حرکات در انتهای کلماتش آن را اشتباه فهمیده باشند؟ اشتباهی که تبعاً در سطحی خرد و کم وسعت نبوده است، بلکه باید در سطحی وسیع و فراگیر و به وسعت سرتاسر زبان رخ داده باشد. به نظر می رسد که

احتمال اشتباه کردن در این سطح وسیع اندک باشد، به خصوص آن که مشافهه تنها توسط یک نحوی انجام نشده است، پس لازم می آید که چندین نفر این اشتباه را انجام داده باشند. مضافا اینکه اختلافات متعددی که حتی بین نحوات متقدم وجود دارد، می تواند انتقال دهنده این پیام باشد که آن ها از نقد یکدیگر ابایی نداشتند. پس انتظار می رود که حتی اگر یکی از نحوات در تحلیل کلام عرب اشتباه کرد، دیگری اشتباه او را متذکر بشود. خلاف بودن برداشت ها از سخن قطرب نیز که سابقا توضیح داده شد.

همچنین در زمینه حکایات مشاجرات نحوات نیز مناسب تر آن است که بر تلاش نحوات به باز داشتن زبان از تغییر حمل شود، نه بر اعمال قواعد خود ساخته. یعنی هنگامی که نحوات می دیدند، حتی شعرا و خطبا معیارهای نحوی گذشته زبان را رعایت نمی کنند، به آن ها معترض می شدند. ضمنا قاعده سازی های نحوات با استفاده نا به جا از فرایند قیاس و یا استنباط غلط از کلام عرب را هم نباید از باد برد که قطعا در این مشاجرات اثر گذار بوده است.

پس در مجموع نظرات نحوات و به خصوص نحوات متقدم را می توان قرینه خوبی برای وجود ارتباط بین اعراب و معنا در زبان عربی قلمداد کرد.

۳-۴. قرآن کریم

درباره قرآن کریم و اعراب آن و قرائات گوناگونش و... بحث های بسیار مفصلی وجود دارد و دیدگاه ها بسیار گوناگون و مختلف است، اما مهم برای ما در این مجال، صرفا مصحف - یعنی قرآن مکتوب - است؛ زیرا علی رغم اینکه قرآن در ابتدا حرکت گذاری نشده بود و همانطور که پیشتر نیز ذکر شد، این حرکت - گذاری متعلق به دوره های بعدیست و اتکای به آن نمی تواند منجر به قضاوت اطمینان بخشی بشود، لیکن اعراب به حروف و برخی موارد دیگر در مصحف اولیه نیز به کار رفته است و لذا ممکن است بررسی آن در پذیرفتن یا انکار مسئله موثر باشد. در کنار اینکه خود شکل گیری اختلاف بین مسلمانان بر سر کتابت برخی علائم اعرابی نیز می تواند حاکی از ارتباط بین اعراب و معنا در زبان عربی باشد.

برای واکاوی بهتر مسئله لازم است که ابتدا به بیان تاریخچه ای کوتاه از کتابت قرآن کریم پردازیم و سپس دیدگاه هر یک از طرفین را بررسی نماییم.

۱-۳-۴. تاریخچه کتابت قرآن

می دانیم که قرآن کریم توسط رسول خدا (صلی الله علیه و اله و سلم) به مردم عرضه می شد و شماری از مردم به حفظ آیاتش مبادرت می ورزیدند. (صبحی، ۱۹۷۷م، ص ۶۵) افزون بر آن، کتابت قرآن کریم نیز در زمان حیات ایشان آغاز گشته بود، اما بنا بر گزارش ها هنوز قرآن به صورت کتابی مدون درنیامده بود. پس از رحلت ایشان اقداماتی از سوی خلفا برای گردآوری قرآن کریم به صورت کتابی مدون صورت گرفت، (صبحی، ۱۹۷۷م، ص ۷۴) اما برخی دیگر از صحابه نیز به صورت موازی اقدام به چنین کاری

کردند و در نتیجه قرآن‌هایی شکل گرفتند که با هم مختلف بودند. (صبحی، ۱۹۷۷م، ص ۸۱) با اوج‌گیری این اختلافات در زمان خلیفه سوم شورایی برای تدوین مصحف نهایی تشکیل شد و در نهایت مصحف گردآوری شده توسط این شورا را به رسمیت شناختند و سایر مصحف‌ها را نابود کردند. آنگاه با رونویسی از مصحف نهایی نسخه‌هایی از آن را به شهرهای اسلامی مهم آن روز فرستادند. (صبحی، ۱۹۷۷م، ص ۷۸) اما خود این مصحف هم دارای ضعف‌هایی بود، از یک سو به دلیل محدودیت‌های رسم الخط رایج آن زمان، این مصحف فاقد نقطه و حرکت بود و زمینه را برای اختلافات بعدی فراهم می‌کرد. (صبحی، ۱۹۷۷م، ص ۹۰) از سوی دیگر نیز برخی غلط‌های رسم الخطی در این مصحف‌ها وجود داشت، چنانچه حتی دو مصحف از مصحف‌های رسمی هم اختلاف داشتند و این خود منجر به اختلافاتی می‌شد. (معرفت، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸)

در نهایت و با گذر زمان مشکل نخست با اعراب‌گذاری و نقطه‌گذاری قرآن کریم حل شد و غلبه مصحف عثمانی با قرائت حفص از عاصم تا حد زیادی از اختلافات کاست. اما درباره اینکه اصل این مصحف‌ها احتمالاً از بین رفته‌اند و یا هنوز باقی مانده‌اند، نظرات ضد و نقیضی داده شده است. در چندین موزه در سرتاسر جهان قرآن‌هایی وجود دارد که در افواه مردم به مصحف عثمانی شناخته می‌شوند ولی آزمایش‌های علمی این را نشان نمی‌دهد. صرفاً در دانشگاه پیرمنگام قرآنی وجود دارد که طبق آزمایش‌ها متعلق ربع اول قرن اول است. البته برخی در اعتبار آن تردید‌هایی دارند، اما با این وجود تعلق آن به قرن اول هجری قطعی است.

۲-۳-۴. استدلال موافقان به متن قرآن

فارغ از اختلافات فراوانی که وجود داشت و صرف نظر از تأثیری که مصحف عثمانی در رفع مشکلات پیش از خودش داشت و مشکلات جدیدی که به ارمغان آورد، در این مجال آنچه برای ما مهم است، رعایت برخی قواعد اعرابی در این مصحف است.

برای مثال تصویری از یکا صفحات قدیمی‌ترین قرآن موجود - قرآن دانشگاه پیرمنگام که پیشتر از آن سخن رفت - در ادامه می‌آید.



چنانچه مشاهده می شود علائم اعرابی که با حروف نشان داده می شوند به درستی رعایت شده اند. یعنی آنجا که باید باشند هستند و آنجا نباید نیستند. جدول زیر موید این مدعاست:

جایگاه	اسم	نقش	نوع اعراب	علامت
صفحه راست - سطر ۱۷	یستغیثوا	فعل شرط	مجزوم	حذف نون
صفحه راست - سطر ۲۲	یلبسون	فعل مضارع	مرفوع	نون
صفحه راست - سطر ۸	احدا	مفعول به	منصوب	الف بدل از تنوین فتحه
صفحه چپ - سطر ۸	احد	مجرور به حرف جر	مجرور	تنوین کسره (نوشته نشده)
صفحه راست - سطر ۱۶	الظالمین	مجرور به حرف جر	مجرور	یاء
صفحه راست - سطر ۱۲	عینا	فاعل	مرفوع	الف
صفحه چپ - سطر ۲۱	نعلی	مفعول به	منصوب	یاء

مطابق داده های این جدول که تنها مربوط به برخی از کلمات قابل استناد تصویر فوق است، مشاهده می شود که کلمه ای یکسان - احد- در دو موقعیت معنایی اعراب های متفاوت گرفته و تنها در یکی الف بدل از تنوین فتحه را پذیرفته است. یا مشاهده می شود که دو فعل مضارع هم صیغه، یکی در یک موقعیت معنایی دارای نون عوض ار رفع است و یکی در موقعیت دیگر فاقد آن. این مسئله برای سایر موارد نیز جاری است.

پس با توجه به قدمت قرآن فوق و تعلق آن به نخستین قرن - و بنا بر برخی نظرات ربع نخست قرن اول هجری - بی تردید می توان ادعا کرد که اعراب و معنا در این بازه زبان عربی با هم ارتباط داشته اند.

۳-۳-۴. راه چاره مخالفان

در مواجهه با این سند تنها راهی که پیشروی مخالفان می ماند این است که زمان پیشنهادیشان برای تدوین قواعد نحوی را عقب بیاورند، زیرا همانطور که قبلا هم گفته شد، مطابق برخی نظرات، این قرآن به نیمه دوم قرن اول هجری متعلق است و نه ربع اول آن. از همینرو اگر مخالفان مدعی بشوند که نحوات قواعد مورد پسندشان را پیش از این بازه ابداع کرده اند، می توانند برای این چالش پاسخی داشته باشند. یعنی طبق این تحلیل، اتفاقات منجر به شکل گیری نحو و اعتقاد نحوات به ارتباط اعراب و معنا که قبلا از آن بحث شد، باید قبل از این تاریخ رخ داده باشد و در اثر اینکه نحوات آرائشان را بر جامعه تحمیل کرده اند، قرآن بدین صورت تدوین شده باشد.

۴-۴-۴. جمع بندی

به نظر می رسد در اینجا قضاوت چندان مشکل نباشد، زیرا فرض اینکه وقایع منجر به تدوین نحو در نیمه نخست قرن اول رخ داده باشد و نحو در شروع نیمه دوم قرن اول هجری بر کتابت قرآن مستولی شده باشد، کاملا مردود است؛ زیرا از یکسو تعداد افرادی که در نیمه نخست قرن اول پیامبر اکرم را درک کرده بودند، بسیار زیاد است و تعداد افراد غیر عرب به مراتب کمتر از قرون آتی و تبعا آنچه درباره روند شکل گیری نحو گفته شد، نمی تواند در این بازه به طور کامل محقق شده باشد. از سوی دیگر استیلاي نحوات بر کتابت قرآن، نمی تواند پیش از آنکه خود نحو به صورت یک مجموعه مدون شکل بگیرد رخ داده باشد و می دانیم که چنین اتفاقی در آن بازه رخ نداده است.

بنابراین با اتکاء به این مصحف برجای مانده، می توان ارتباط اعراب و معنا در زبان عربی را پذیرفت.

۵-۴. برخی نقل های تاریخی

در کنار موارد گفته شده دسته ای از گزارش های تاریخی نیز وجود دارند که لازمه آن ها برقراری رابطه اعراب و معنا در زبان عربی است. این گزارش ها حاکی اتفاقاتی هستند که آن اتفاقات تنها در صورتی در جامعه رخ می دهد که بین اعراب و معنا رابطه برقرار باشد.

این گزارشات عمدتا حول دو محور اند: یکی قرائت قرآن و دیگری اشتباهات بزرگان در تکلم. بنابراین مسائل این بخش در دو قسمت بررسی می شوند.

۱-۵-۴. لحن در قرائت قرآن

در کتاب های مختلفی که به نحوی از سده اول هجری سخن رانده اند، در موارد متعددی دو مطلب به چشم می خورد: یکی توصیه به اعراب در قرائت قرآن و دیگری توصیه به پرهیز از لحن یا اعتراض به آن. گزارش هایی که روایت از توصیه به رعایت اعراب در قرآن می کنند گاهی از رسول خدا (مبرد، ۱۴۲۱ ق، ص ۴؛ ابن وهب، ۲۰۰۳ م، ج ۳، ص ۳۹) و گاهی از برخی صحابه نظیر ابن مسعود یا ابی ابن کعب و یا عمر بن خطاب (ابن وهب، ۲۰۰۳ م، ج ۳، ص ۴۲ و ۴۰) نقل شده اند. ابن وهب که در قرن دوم می زیسته است، (مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۸۹۵) ۵ مورد از این دست نقل ها را در تفسیرش ذکر می کند. عبارت "اعربوا" وحه مشترک بسیاری از این گزارش هاست.

گزارش هایی که به اعتراض به لحن فردی در قرائت قرآن و یا توصیه به اجتناب از آن پرداخته اند هم متعدد اند. در یکی از این گزارش ها عمر پس از مواجهه با گروهی که مشغول به قرائت قرآن اند به آن ها توصیه می کند که از لحن پرهیزند. (ابن وهب، ۲۰۰۳ م، ج ۳، ص ۴۱) یا در گزارشی دیگر از انتقاد یحیی ابن عمر از لحن حجاج در قرائت قرآن سخن رفته است که پیشتر به آن اشاره شد. (ابن سلام، ۱۴۰۰ ق، ج ۱، ص ۱۴) همچنین در نقلی دیگر عبد الله بن عمر از لحن فردی در قرائت قرآن شکایت می کند. (ابن وهب، ۲۰۰۳ م، ج ۳، ص ۴۳) عبارت "لحن" وحه مشترک بسیاری از این گزارش هاست.

۲-۵-۴. اشتباهات افراد در تکلم

در پاره ای از این گزارش ها صریحا به عبارت لحن اشاره شده است و در برخی دیگر این عبارت به کار نرفته است، بلکه مستقیما از به کارگیری اشتباه علائم اعرابی انتقاد شده است. از آنجا که مصادیق این مورد متعدد اند، به اختصار به برخی از آن ها اشاره می شود.

برای مثال مطابق روایتی رسول اکرم هنگامی که با لحن یکی از اطرفیانسان مواجه شدند، از دیگران خواستند که او را راهنمایی کنند. (ابن وهب، ۲۰۰۳ م، ج ۳، ص ۴۲) یا اینکه نقل شده است که برخی اعراب فرزندشان را به خاطر اینکه مرتکب لحن می شدند تنبیه می کردند. (ابن وهب، ۲۰۰۳ م، ج ۳، ص ۴۰) همچنین از عبدالملک بن مروان منقول است که او لحن را بسیار ناپسند می دانسته و از ارتکاب آن هراسان بوده است. همچنین از خود او نقل شده است که به خاطر اینکه فرزندش ولید را برای تربیت به بادیه نفرستاده بود، ولید بسیار مرتکب لحن می شده است. (ابن عبد ربه، ۲۰۰۳ م، ج ۲، ص ۳۰۸ و ۳۰۹) برای دسته دوم این بخش هم مصادیقی وجود دارد. برای مثال نقل شده است که فردی به اشتباه منادی را مرفوع بیان کرد و گفت: ابوسعید در حالیکه ابا سعید صحیح بود و به همین خاطر مورد شماتت قرار گرفت. مشابه همین اشتباه در ندا برای ولید بن عبد الملک نیز نقل شده است. (ابن عبد ربه، ۲۰۰۳ م، ج ۲، ص ۳۰۹) یا اینکه نقل شده است فردی اعراب اب و اخ را در حضور شریح قاضی چندین بار اشتباه استعمال کرده و هر بار شریح اشتباهش را اصلاح کرده است. (ابن عبد ربه، ۲۰۰۳ م، ج ۲، ص ۳۱۰)

۳-۵-۴. مواجهه موافقان با این دست نقل ها

تبعاً موافقان ارتباط اعراب و معنا این قبیل گزارشات را شاهدهی موثق برای خود می دانند، چرا که مطابق این روایات که از حجم بالایی نیز برخوردار اند، حتی در سده اول هجری که نحو هنوز به مرحله تدوین نرسیده بود اشتباهات اعرابی وجود داشتند، تا حدی که حتی لحن در قرائت قرآن و حتی بین امرا و حکام نیز گسترش یافته بود.

بنابراین این گزارشات از یک سو می توانند مویدی برای تحلیل موافقان از چگونگی شکل گیری نحو باشند و با تایید این تحلیل به تثبیت رای نحات که همان ارتباط اعراب و معناست کمک نمایند و از آن مهم تر خود آن ها به تنهایی حاکی از ارتباط اعراب و معنا هستند، زیرا تنها در صورتی عدم مراعات تناسب بین نقش کلمه و علامت اعرابیش مورد اعتراض واقع می شود که اعراب با معنا مرتبط بوده باشد.

۴-۵-۴. پاسخ های مخالفان

چنانچه از بررسی این گزارش ها مشخص می شود، اغلب این گزارش ها به ذکر مصداق لحن و اعراب نپرداخته اند، بلکه بیشتر در سدد نهی از لحن و تشویق به اعراب بوده اند.

اما مخالفان در مصداق اعراب و مصداق لحن شبهه دارند، به عبارت دیگر آنان معتقد اند که مصداق اعراب لزوماً علائم اعرابی نیست و مصداق لحن هم لزوماً اشتباه در رعایت این علائم نیست. بلکه منظور از لحن در این دست گزارش ها عدم مراعات اقتضای سطح زبانی است. به عبارت دیگر هر یک از ما در برخورد با افراد گوناگون از ادبیات متفاوتی به تناسب مخاطبمان بهره می گیریم که این ادبیات حرکات به کار رفته در کلمات، واژه گزینی و حتی جمله بندی ما را در بر می گیرد و هر گستره ای از این کلیشه ها که متناسب با هم در موقعیت خاص خود به کار می روند، یک سطح زبانی نامیده میشود. حال منظور از لحن در این گزارشات این بوده است که فرد سطح زبانی مقتضی را رعایت نکرده است، مثلاً در موقعیتی مانند قرائت قرآن که باید به صورت رسمی تکلم می کرده، به صورت محاوره ای و با بهره گرفتن از یکی از لهجات تکلم کرده است. (انیس، ۱۹۷۸ م، ص ۲۰۳) با این تعبیر تبعاً اعراب هم که روی دیگر سکه لحن است به معنای رعایت سطح زبانی مناسب فهمیده می شود.

۴-۵-۵. جمع بندی

برای قضاوت صحیح لازم است که دو واژه اعراب و لحن را دقیقاً بررسی کنیم. خلیل که از متقدمین لغویان است و همزمان نحوی نیز بوده است، ذیل واژه لحن پس از بیان معنای ماده آن که همان تمایل یافتن است به بیان معانی کلمات این باب می پردازد و لحن را وضعیتی معرفی می کند که در آن متکلم تن صدای خود را با محتوایی که می خواند هماهنگ نکرده است. وی هیچ اشاره ای به اینکه لحن بر خطای زبانی - چه اعرابی و چه غیر اعرابی - اطلاق می شود نکرده است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص ۲۲۹)

بنا بر این بعید است که در زمان خلیل -نیمه دوم قرن اول و نیمه اول قرن دوم- استعمال لحن در این معنا مشهور بوده باشد. موید این مسئله این است که سیبویه هم که در قرن دوم می زیسته، در الکتاب وقتی که می خواهد از این ماده به معنای خطای گفتاری استفاده بکند، پس از آن دوباره مقصود خود از لحن را توضیح می دهد^۱ (سیبویه، ۱۹۸۸ م، ج ۲، ص ۳۹۷)، در حالیکه اگر در زمان او استعمال لحن در این معنا مشهور بود، نیازی نداشت که منظور از لحن را برای مخاطبش توضیح دهد.

اعراب نیز سرنوشتی مشابه دارد. خلیل در العین می گوید که اعراب در ترکیب با فرس -عرب الفرس- به این معناست که نژاد آن اسب عربی خالص شده است و با نژاد قرافه -نام منطقه ای- مختلط نیست و هرگاه با نام شخصی به کار رود -عرب الرجل- به این معناست که آن شخص فصیحانه سخن رانده است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۱۲۸) او ذیل این ماده اشاره ای به معنای امروزی اعراب نمی کند ولی بدین معنا نیست که اعراب در زمان او چنین معنایی نداشته است، چرا که ویدر همان کتاب و در مجالی دیگر از اعراب در معنای امروزی اش استفاده کرده است.^۲ (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، ص ۵۱) البته این مسئله لزوماً به معنای رواج کاربرد اعراب در معنای امروزی اش نیست، بلکه می تواند نمایانگر فرعی بودن و رواج کمتر معنای امروزی اعراب در آن عصر باشد.

با توجه به جایگاه این دو واژه در زمان های گذشته احتمال زیادی می رود که منظور از لحن و اعراب در گزارش هایی که پیشتر ذکر شد، اصلاً لحن و اعراب به معنای امروزی نباشد، بلکه مقصود از توصیه به اعراب گفتار فصیحانه و مقصود از پرهیز از لحن اجتناب از گفتارهای عامیانه و در سطوح زبانی پایین باشد. البته باید در نظر گرفت که ممکن است در واقع توصیه به فصاحت مشتمل بر رعایت اعراب نیز بوده باشد، اما این مسئله در مقام اثبات نمی تواند موثر واقع شود.

ضمناً گزارشاتی که حاکی از مصادیق ترک اعراب بوده اند و تبعاً قابل توجیه با تحلیل بالا نیستند از تعدد کمتری برخوردار اند. از همینرو تشکیک در اصل ورود آن ها راحت تر است و اینکه نحات انگیزه داشتند تا نحو را مهم و ندانستنش را بسیار مضر جلوه دهند، خود می تواند سبب جعل این دست اخبار شده باشد. با توجه به آنچه که از قرائن گوناگون بررسی شده مشخص می شود، ارتباط بین اعراب و معنا دست کم به نحوی اجمالی و در برهه ای از زمان قابل پذیرش است. البته طبیعیست که این به معنای آن نیست که همه این قرائن از میزان اعتبار و وثوق یکسانی برخوردار بودند، بلکه بدین معناست که با ملاحظه مجموع قرائن بررسی شده، احتمال اینکه چنین رابطه ای بین اعراب و معنا برقرار باشد، به مراتب بیشتر از آن است که چنین ارتباطی برقرار نبوده باشد.

۵. بررسی جایگاه رابطه اعراب و معنا نزد اهل زبان و گستره نفوذش بین آن ها

۱. يقول: لحن، كما تقول: اشتمل بالخطأ

۲. يذ: دخلها التنوين وذكر أن التنوين أعراب، قلت بل الإعراب الضمّة والكسرة التي تلزم الدال في يد في وجوه...

در قسمت قبل مشخص شد که اصل وجود ارتباط بین اعراب و معنا در زبان عربی قابل پذیرش است. اما آنچه که مهم تر می نماید این است که این رابطه با چه کمیت و کیفیتی اهل زبان را متاثر خویش ساخته است؟ به عبارت دیگر آیا همه اهل زبان به چنین ارتباطی پایبند بوده اند و یا تنها بخشی از آن ها؟ و آیا آن ها که پایبند بوده اند، در همه سطوح زبانی و به طور کلی در مطلق گفت و گو هایشان رعایتش می کرده اند و یا تنها در گستره ای محدود از گفت و گو هایشان؟

لازمه پاسخگویی به سوالات فوق اینست که به بررسی گستره مکانی و زمانی و سطوح زبانی برقراری ارتباط معنا و اعراب در زبان عربی بپردازیم. ضمناً از آنجا که آن سه با هم مرتبط اند، بهتر است که بررسی ارتباط اعراب و معنا در آن ها به صورت هم زمان انجام بگیرد. از همینرو در ادامه زبان عربی را به چند بازه زمانی مشخص تقسیم کرده و رابطه اعراب و معنا را در نقاط مختلف سرزمین های عربی و در سطوح گوناگون زبانی و در هر یک از این بازه ها بررسی می نمایم.

۵-۱. پیش از جاهلیت

پیش از آن که رابطه اعراب و معنا را در این دوران بررسی نمائیم، لازم است که با سیر اتفاقات مهم این دوران آشنا باشیم.

۵-۱-۱. تاریخچه

از نقطه شروع زبان عربی -یا به عبارت دقیق تر نخستین مراکزی که شاهد تطورات نهایی تبدیل زبان مادر به زبان عربی بود- صرف نظر می کنیم، چرا اولاً اختلافی است (القاری، ۱۳۹۴ ق، ص ۱۱۶) و ثانیاً چنانچه در ادامه مشخص خواهد شد، تاثیر چندانی در مطلوب ما ندارد. طبیعتاً از این مرحله به بعد پراکندگی قبایل و به دنبال آن گسترده شدن مکان هایشان آغاز شده است.

مطابق آنچه که نوشته اند در این مرحله عرب زبانان در مناطقی چون یمامه، شحر -نام دو منطقه در یمن- و حجر -منطقه ای در حجاز- در قالب قبایلی نظیر طسم، جدیس، ثمود، عاد و... ساکن شده بودند. (القاری، ۱۳۹۴ ق، ص ۱۲۰) این قبایل عرب بائده نامیده شده اند. (القاری، ۱۳۹۴ ق، ص ۱۳۰)

۵-۱-۲. زبان عربی در بدو پیدایش

قدیمی ترین کتیبه موجود از زبان عربی متعلق به قرن سوم میلادی است و قطعا زبان عربی مدت ها پیش از آن وجود داشته، ولی به رشته تحریر درنیامده بوده است. (انیس، ۱۹۹۲ م، ص ۳۱) بنابر این با استفاده از کتیبه ها و نظایر آن ها نمی توان در این زمینه اظهار نظر کرد.

اما چنانچه در بخش نخست بررسی شد، این مسئله تقریباً مسلم است که اعراب ویژگی مشترک خانواده زبان های سامی است. پس اگرچه ما به کتیبه یا سخنی از آن دوران دسترسی نداریم، اما می توانیم بپذیریم زبان عربی که بخشی از خانواده زبان های سامی است، در آن دوران هم برخوردار از ارتباط بین اعراب و

معنا بوده است. در غیر اینصورت باید تصور شود که در زبان های سامی ابتدائاً اعراب و معنا رابطه داشتند، سپس این ارتباط در زبان عربی ابتدایی از بین رفته است و سپس دوباره ایجاد شده است! واضح است که چنین روندی بسیار بعید است.

البته تذکر این مطلب هم لازم است که کاملاً ممکن است که این ارتباط در آن مرحله بسیار اولیه و تنها محدود به چندین مورد خاص بوده باشد.

در ادامه به بررسی رابطه اعراب و معنا نزد اعراب بادئه می پردازیم .

۳-۱-۵. اعراب بادئه

همانطور که گفته شد، آن ها شامل اقوامی هستند که در مناطق گوناگون جزیره العرب ساکن بوده اند. خوشبختانه از تعدادی از این قبيله ها کتبه هایی بر جای مانده است. این کتبه ها که در شمال حجاز یافت شده اند، در سه دسته لحياني، ثمودی و صفوی طبقه بندی می شوند و بعضاً متعلق به یک یا دو قرن پیش از میلاد اند. همانطور که قبلاً در بحث از اثبات اصل برقراری رابطه بین اعراب و معنا گفته شد، اگرچه این کتبه ها حرکت گذاری نشده اند، اما از آنجا که حروف انتهایی کلمات نیز گاهی علامت اعراب واقع می شوند، بر اساس این حروف می توان گفت که در آن دوران نیز ارتباط بین اعراب و معنا برقرار بوده است. (وافی، ۲۰۰۴ م، ص ۸۰)

۲-۵. از عصر بادئه تا پیش از گسترش اسلام

در این قسمت هم پیش از پرداختن به رابطه اعراب و معنا در بازه مذکور، لازم است که شمایی کلی از وضعیت زبان عربی در این زمان را در اختیار داشته باشیم.

۱-۲-۵. تاریخچه

در این دوران ما با به طور کلی با دو دسته گویش بسیار متفاوت از زبان عربی مواجهیم، گویش های جنوبی و گویش های شمالی که هر دسته ناشی از تمدن منحصر به خویش اند.

اختلاف این دو گویش تا به حدی است که تفاهم هر گویش برای دیگری دشوار بوده است. ابو عمرو بن علا بر این مسئله تاکید می کند و می گوید که عربی آن ها با عربی ما -عربی شمالی- متفاوت است. (ترزی، ۱۹۶۹ م، ص ۱۹)

هر یک از دو دسته فوق نیز گویش های متنوعی را در بر می گیرد. به این خاطر که قبایل عرب به صورت پراکنده می زیستند و در نتیجه گروه های انسانی متعددی شکل گرفته بود که هر یک از آن گروه ها در معرض رخدادهای منحصر به فردی بود و در نتیجه تغییرات و تطورات زبانی هر کدام از قبایل، لزوماً با قبيله دیگر یکسان نبوده است.

البته این نه به آن معناست که زبان مشترکی وجود نداشت، چرا که از یک سو در آن دوران هم شهرهایی در جزیره العرب وجود داشت که محل همزیستس قبایل گوناگون بود و در اثر همین همزیستی تبعاً گفت و گو‌هایی بینشان شکل می‌گرفت و منجر به شکل‌گیری یک گویش واحد در آن منطقه می‌شد. در کنار آن رویدادهایی نیز وجود داشت که در آن افراد از قبایل گوناگون گرد هم می‌آمدند و تبعاً تقابل بین گویش‌ها رخ می‌داد. این قبیل رویدادها نیاز به یک گویش برتر داشت که ابزار مشترکی برای گفت و گوی بین افرادی با گویش‌های مختلف باشد و فصاحت از همین جا پدیدار می‌شود. (عبدالتواب، ۱۳۶۷، ص ۹۱)

همچنین نکته‌ی حائز اهمیت دیگر ارتباط با غیر عرب زبانان و تاثیر پذیری از آن‌هاست. واضح است که هرچه ارتباط اهل زبان با صاحبان زبان‌ها و فرهنگ‌های دیگر بیشتر باشد، احتمال تاثیرپذیری زبانشان از آنان بیشتر است و این مسئله زبان را بیشتر در معرض دگرگونی قرار می‌دهد.

البته این ارتباط با بیگانگان برای همه‌ی گویش‌ها به یک میزان نبوده است. از سویی برخی قبایل به خاطر موقعیت مکانیشان در مواجهه‌ی تجاری و یا حتی سیاسی بیشتری با غیر عرب زبانان بودند و همین مواجهه زبان آن‌ها را بیشتر تحت تاثیر قرار می‌داد، تا آنجا که نحاس متقدم در مواجهه‌ی با آن‌ها از استناد به سخنانشان اجتناب می‌ورزیدند؛ زیرا برای آن‌ها اینکه زبانشان تغییر کرده است مشهود بود. (سیوطی، ۱۴۲۷ ق، ص ۴۷)

اما برخی شهرنشین‌ها هم از این مسئله مستثنی نبودند، چون تجارت در بین آن‌ها رواج داشت و این یعنی هم مواجهه‌ی با افراد غیر عرب زبان و هم با عرب‌زبانانی با گویش‌های متفاوت.

در مقابل اما زبان بادیه‌نشینان که تبعاً به خاطر نوع زندگیشان ارتباط کمتری با دیگر اقوام داشتند، کمتر در معرض تغییر و تطور بود و بیشتر به اصالت خود باقی می‌ماند.

پدیده‌ی دیگری که تاثیر به‌سزایی داشته است، ظهور اسلام می‌باشد. اسلام از آن جهت که کتاب آسمانی‌ش یعنی قرآن کریم - اولاً متعلق به گویش‌های شمالی بوده است و ثانیاً از آن جهت که متعلق به گویشی خاص از بین گویش‌های موجود بوده است، با رواجش در واقع عربی‌شمالی و گویشی که با آن تلاوت می‌شده هم رواج می‌یافته است. یکی از عوامل اضمحلال تدریجی عربی جنوبی همین مسئله بوده است. (ترزی، ۱۹۶۹ م، ص ۲۲)

حال پس از آگاهی از وضعیت زبان عربی در عصر جاهلیت تا ابتدای خلافت اموی، لازم است که به بررسی رابطه‌ی اعراب و معنا در این برهه بپردازیم.

۲-۲-۵. رابطه‌ی اعراب و معنا در این دوران

واقعیت اینست که در این قبیل مسائل اغلب اطلاعات شفافی وجود ندارد که بتوان بر اساس آن‌ها به آسانی قضاوت کرد، بلکه رویه‌ی معمول این است که بر اساس قرائن و شواهد موجود حدس‌هایی زده می‌شود که میزان اعتبار آن‌ها به کمیت و کیفیت مستنداتشان بستگی دارد.

درباره موضوع بحث فوق نیز همین اتفاق افتاده و به همین خاطر نظرات گوناگونی داده شده است. از یکسو مستشرقینی چون فوللرز و کاله معتقد اند که این ارتباط در گویش های مناطق شهرنشینی چون مکه از بین رفته بود و تنها در بین بادیه نشینان وجود داشته است. آن ها حتی تصور می کنند که قرآن کریم نیز در ابتدا بدون اعراب بوده و سپس در زمان تدوین، با استفاده از گویش های بادیه نشینان که فصیح قلمداد می شده، اعراب گذاری شده است. (عبدالطوب، ۱۴۲۰ ق، ص ۳۷۷)

در مقابل هستند مستشرقین و غیر مستشرقینی که این را قبول ندارند و معتقد اند که اعراب در این عصر هم در سرزمین های عربی وجود داشته است.

برای قضاوت بهتر لازم است که قرائن و شواهدی که می توانند روشنگر این مسئله باشند را یکایک بررسی نماییم.

۱-۲-۲-۵. شعر عربی

یکی از منابعی که در احراز رابطه بین اعراب و معنا مورد استناد قرار می گیرد اشعار عربی است که با اعراب نقل شده اند.

این اشعار که بسیاری از آن ها سال ها پیش از ظهور اسلام سروده شده اند، سینه به سینه نقل شده اند و از آنجا که حفظ حرکات آخر کلمات به کار رفته در آن ها با موزون ماندن شعر مرتبط بوده است، علائم اعرابی نیز حین این انتقال حفظ شده است و با اطمینان می توان از اعراب داشتیشان صحبت کرد. (فک، ۲۰۱۴ م، ص ۳)

اما آنچه که می تواند محل مناقشه واقع شود، سطح زبانی این اشعار است. برخی مصرانه معتقد اند که شعر عربی همتراز با زبان رسمی مشترک بین اعراب است و اصطلاحاً همواره فصیح به شمار می آید. (عبدالطوب، ۱۳۶۷، ص ۹۱) اینکه این اشعار در مواضع بسیاری به عنوان معرف یک قبیله و دست مایه ای برای تفاخر آنان در مقابل سایرین به شمار می آمدند می تواند موید این نظر باشد، همانطور که حفظ کردن شمار زیادی از این اشعار توسط بسیاری از عرب زبانان شاهد دیگری بر این است که اشعار عربی مطابق زبان رسمی -گویش مشترک- سروده می شده اند.

اما در دیدگاه مقابل علی رغم اینکه رسمی و فصیح بودن بسیاری از اشعار عرب به همان دلایل بالا پذیرفته می شود، فراگیر بودن این مسئله مورد انتقاد است. یعنی اشعاری وجود دارد که به زبان فصیح نباشد و صرفاً سروده فردی با گویش منحصر به قبیله خودش باشد. برخی اشعار عرب که به وضوح گویشی خاص در آن ها به کار رفته است (ابن فارس، ۱۴۱۸ ق، ص ۲۹) و برخی از نقل های تاریخی که عدم رواج شماری از اشعار عربی را به دلیل عدم فصاحت شعرایشان نقل می کنند، این دیدگاه را تقویت می نمایند. (سامرایی، ۱۹۸۳ م، ص ۲۶۳)

بسیار واضح است که در صورت پذیرفتن دیدگاه اول، صرفا ارتباط اعراب و معنا در سطوح عالی زبان عربی - عربی فصیح - احراز می گردد، اما مطابق دیدگاه دوم برقراری ارتباط فوق در تمام گویش هایی که شعری از آن ها به دست ما رسیده است اثبات می شود.

۲-۲-۵. قرآن کریم

در بخش گذشته پیرامون کتابت قرآن کریم بحث هایی صورت گرفت، اما در این مجال محور بحث اختلاف قرائات است. همانطور که توضیح داده شد، قرآن کریم در آغاز توسط رسول خدا برای مردم بیان می شد و تعداد زیادی از مردم آن را حفظ می نمودند و به این ترتیب منتقل می گشت. مشخص است که وقتی فردی حجم وسیعی از الفاظ را حفظ می کند، به هنگام بازگویی شان عادات ناخواسته در آن ها تغییراتی را ایجاد می کند. میزان این تغییرات به نوع متن، توانائی های فرد و میزان اهتمام او بستگی دارد و از نظر نوع گویش سمت و سوی این تغییرات به راستای گویش خود اوست. دقیقا همین اتفاق درباره قرآن کریم نیز افتاده است و همانطور که گفتیم در زمان خلیفه سوم مصحف واحدی گردآوری شد تا از این اختلافات بکاهد، اما به دلیل حرکت گذاری نبودن این مصحف، این اختلافات در بخش های وابسته به حرکات باقی ماند. علاوه بر اینکه برخی از قرائات برخلاف مصحف نیز رایج ماندند.

اما این مسئله چه کمکی به موضوع ما می کند؟ قرائات مختلف قرآن کریم به دو لحاظ در بحث ما حائز اهمیت اند: از یکسو در بسیاری از آن قرائات تقریبا یک رابطه منظمی بین اعراب و معنا مشاهده می شود. بعضا حتی این مسئله در قرائاتی که متأثر بودندشان از بعضی لهجات برای ما مسلم است هم مشاهده می شود و این خود دال بر وجود اعراب در آن لهجات است. ضمنا چون انتظار می رود قرآن کریم در درون هر لهجه در سطحی عالی تر نسبت به محاوره عادی قرائت شده باشد، (سامرائی، ۱۹۸۳ م، ص ۲۲) صرفا برقراری ارتباط بین اعراب و معنا در سطوح زبانی بالاتر را احراز می کند.

اما از جهت دیگر قرائات متعددی وجود دارد که غالبا تحت عنوان قرائات شاذه از آن ها بحث می شود و در موارد زیادی از این قسمت - با وجود اینکه نحات بعضا بر نسبت دادن نظمی خاص بین اعراب و معنا اصرار داشتند و کتاب هایی هم در همین راستا تالیف کرده اند - پذیرفتن چنین ارتباطی بسیار دشوار است. بعد این مسئله آنجا روشن می شود که ده ها آیه وجود دارد که در آن کلمه یا کلماتی با هر سه حالت اعرابی خوانده شده اند تا جایی که فردی این آیات را در کتابی جمع آوری نموده است. (سیوطی، ۱۴۲۱ م، ج ۱، ص ۵۵۷)

به نظر می رسد که برای این قرائات دو احتمال مطرح است: یکی اینکه توسط روات در مراحل بعد از دوران منظور به خاطر اشتباه در نقل ایجاد شده باشند و دیگری اینکه روات آن ها را دقیقا مطابق آنچه که شنیده اند نقل کرده اند، حتی اگر آن قرائت با آنچه که از قواعد زبان عربی می دانستند همخوانی نداشت.

اجمالاً می توان پذیرفت که دست کم بخشی از قرائات فوق مشمول احتمال دوم اند. بنا بر این می توان نتیجه گرفت که در سطوح پایین تری از زبان و در برخی گویش ها تا حدودی ارتباط بین اعراب و معنا کم رنگ شده بوده است و مصادیقی از این ارتباط منحل گردیده بوده است.

۳-۲-۲-۵. نقل هایی از نحاح متقدم

یکی از راه های نحاح متقدم برای دستیابی به قواعد زبان عربی مشافهه بوده است. آن ها اگرچه چند دهه بعد از دوران مورد بحث ظاهر شده اند، اما از آنجا که با اهالی بادیه مشافهه می کردند و همانطور که سابقاً گفته شد، تغییرات گویش اهالی بادیه کندتر است، می توان گویش بادیه نشینان را به گویش چند دهه گذشته شان نزدیک دانست. از همینرو مشافهات نحاح در این زمینه قابل توجه است.

نحاح در مشافهاتشان، هنگام مواجهه با گویش های گوناگون، بعضاً آن گویش ها را تشخیص داده و ویژگی های خاص آن را نقل کرده اند. حتی چنانچه گفته شد اشعاری توسط آنان نقل شده است که دارای یک لهجه خاص اند.

اما نکته مهم اینجاست که هیچ نقلی مبنی بر اینکه در یک لهجه خاص رابطه اعراب و معنا به طور کلی مختل شده است وجود ندارد، در حالیکه اختلافات دیگری از جمله مواردی که نوع اعراب تفاوت داشت، یا مواردی که حرف یا حرکتی به نحو دیگری تلفظ می شد و... گزارش شده است.

انتظار اینست که اگر نحاح با پدیده ای به این مهمی و آن هم اختلال در نظام اعراب و معنا مواجه می شدند و آن را در گویشی فراگیر می دیدند، باید آن را گزارش می کردند؛ همانطور که در دوره های بعدی چنین گزارشاتی وجود دارد. بنابر این عدم گزارش چنین مطلبی از سوی آنان خود قرینه ای بر عدم رخ دادنش هست.

۴-۲-۲-۵. برخی نقل های تاریخی

چنانچه پیشتر هم ارائه شد، در منابع تاریخی مرتبط با دوران فوق، موارد متعددی به چشم می خورد که از لحن انتقاد شده است و به فصیحانه صحبت کردن توصیه شده است. اگرچه لحن لزوماً خطای در اعراب نیست و فصاحت هم لزوماً به معنای رعایت قواعد اعرابی نیست، اما هم اعراب بخش مهمی از آن دو به شمار می رود و هم مواردی وجود دارد که تصریح به این مسئله شده است.

اگرچه در بخش گذشته در مجموع به این نقل ها اتکای چندانی نشد، اما جایگاه بحث در اینجا متفاوت است؛ زیرا هم اکنون ما ارتباط اعراب و معنا را پذیرفته ایم و تبعا در سدد اثبات آن برای منکرین نیستیم. پس به این نقل ها با بدبینی کمتری می نگریم.

اما سوال دیگری که پیش می آید این است که آیا این قبیل اقوال به این معنا هستند که بین اعراب معنا چنین ارتباطی برقرار نبوده است یا برعکس؟ در پاسخ باید گفت که هر دو. در واقع این نقل ها حاکی از

این هستند که در اواخر این دوران اگرچه رابطه اعراب و معنا در گفت و گو های رسمی و با سطح بالاتر رعایت می شده است، اما تدریجا یک جریان زبانی در حال شکل گیری بوده است که در آن این رابطه کم-تر مراعات می شده است و این نقل ها حاکی از تقابل این جریان رو به گسترش با ساختارهای سنتی زبان می باشد.

۳-۲-۵. جمع بندی

با توجه به مطالب ذکر شده و یادآوری تذکری که در ابتدا بیان شد -اینکه آگاهی های ما اندک است و صرفا با استفاده از شواهد و قرائن موجود قضاوت می کنیم- می توان به طور کلی وجود ارتباط بین اعراب و معنا در این دوران را نیز پذیرفت.

در رابطه با سطوح عالی گویش فصیح که این مسئله تقریبا مسلم است، زیرا از یک سو اشعار زیادی هم قبل و هم بعد از اسلام وجود دارد که همگی منضبط به قواعد اعرابی اند و این ارتباط در آن ها رعایت شده است. از سوی دیگر رواج قرائت معتبری که همگی ملتزم به ارتباط فوق بوده اند نیز از این حکایت می کند. خصوصا آنکه انتظار این است که مسلمانان غالبا در سدد قرائت قرآن با گویشی فصیح بوده باشند. اصراری نیز که نسبت به رعایت این قواعد توسط بزرگان جامعه پس از اسلام مشاهده می شود، خود اهمیت این مسئله را می رساند.

اما در گویش های قبیله ای و در سطوح عالی زبانی هم برقرار بودن این ارتباط دور از ذهن نیست. نسبت به برخی قبایل و گویش ها اشعاری داریم که قطعا شاعر در آن ملتزم به آن گویش بوده و اعراب را هم رعایت کرده است. همچنین برخی قرائت که در آن قرائت قاری بر اساس گویش یک قبیله خاص مسلم است و قواعد اعرابی هم رعایت شده اند، شاهد دیگری بر این مدعاست. شاید از آن ها مهم تر همین است که نحاس در مشافهه با بقایای آنان چنین چیزی را ذکر نکرده اند که قطعا اگر بود از کنار آن نمی گذشتند.

اما در سطوح پایین تر زبانی چه برای گویش فصیح و چه برای سایر گویش ها مسئله کمی متفاوت است. اگرچه وجود برخی اشعار جاهلی که با ادبیاتی نازل سروده شده است و اعراب هم در آن ها رعایت شده است، می تواند این مسئله را برساند ولی از سویی دیگر قرائتی وجود دارد که منجر به تردید می شود. این قرائن اغلب متعلق به پس از اسلام اند. از یک سو قرائت متفرقه که در موارد بسیاری احتمال نشأت گرفتنشان از قواعد جداگانه پایین است و از سوی دیگر نقل های تاریخی که از خطاهای اعرابی مردم حکایت می کند، همگی می تواند خبر از یک جریان زبانی دهد که در نهایت منجر به اضمحلال ارتباط اعراب و معنا در دوران های آتی گردید.

کاملا روشن است که چنین اضمحلالی آن هم در گویش رسمی -که در ادامه از آن بحث می شود- نمی تواند دفعی باشد، بلکه حتما تدریجی است و مشخص است که چنین تغییراتی با حجم وسیع معمولا از

سطوح پایین تر زبان شروع می شوند و پس از سال ها سرتاسر زبان را فرا می گیرند. پس آنچه که می توان در این زمینه گفت این است که احتمالا در این دوران ابتدائا سطوح پایین تر زبانی هم ملتزم به قواعد فوق بودند، اما با گذشت زمان و شاید در اواخر این دوران روی به عاری شدن از آن آوردند.

در ادامه به بررسی این رابطه در مقطع زبانی بعدی زبان عربی می پردازیم.

۳-۵. از گسترش اسلام تا پایان خلافت اموی

مشابه قبل، در این بخش نیز ابتدا شمایی کلی از وضعیت زبان عربی در آن زمان تبیین می شود.

۱-۳-۵. تاریخچه

پس از ظهور اسلام و همراه با توسعه تدریجی آن، اتفاقاتی رخ داد که تاثیر به سزایی بر زبان عربی داشتند.

یکی از مهم ترین این اتفاقات ایجاد یک اتحاد سیاسی و فرهنگی تقریبا بین تمام عرب زبانان بود، به این معنا که همه آن ها تحت حکومت و دین واحدی زندگی می کردند. در نتیجه میزان تعامل اعراب با گویش های گوناگون بسیار افزایش یافت و این مسئله بر همه گویش ها اثرگذار بود.

از سوی دیگر با گسترش قلمرو اسلام که پیش از حکومت اموی آغاز شده بود و در زمان امویان به اوج خود رسید، تعامل عرب زبانان و غیر عرب زبانان بسیار افزایش یافت. این تعامل به دو صورت می توانست رخ دهد: یکی در قالب ورود برخی اعراب به بهانه جنگ یا دلایل دیگر به کشورهای غیر عرب زبان بود که تبعا به تاثیرپذیریشان از آنان می انجامید و دیگری که بسیار مهمتر است در قالب ورود غیر عرب زبانان به سرزمین های عربی و زندگیشان در کنار اعراب.

تبعا این تازه واردان در ابتدا عربی نمی دانستند و ناچار به یادگیری این زبان بودند و تبعا همانند غالب زبان آموزان، آنان با آموختن عربی غالبا به تسلط اعراب در تکلم به زبان عربی نمی رسیدند. پس طبیعیت که در بسیاری از موارد حین تکلم اشتباه تلفظ بکنند یا از علائم نا به جا استفاده نمایند، به خصوص آن که در زبان های تحت سلطه اعراب، ساختاری مشابه اعراب یافت نمی شد تا برای آنان از قبل آشنا بوده باشد. این اشتباهات اگرچه در آغاز به راحتی خطا تلقی شده و طرد می شدند، اما در دراز مدت و با توجه به حجم وسیع بیگانگان ساکن در سرزمین های عربی اثر خود را بر زبان عربی می گذاشتند. (فک، ۲۰۱۴ م، ص ۱۰)

حال پس از آگاهی از وضعیت زبان عربی در این دوران، لازم است که به بررسی رابطه اعراب و معنا در این برهه پردازیم.

۲-۳-۵. رابطه اعراب و معنا در این دوران

در یک جمله این مقطع از تاریخ پیچ عبور تاریخی زبان عربی از اعراب است. برای درک بهتر گونگی تحقق این تغییر مهم ضروریست که تحلیل صحیحی از تغییرات و تطورات زبانی داشته باشیم. هر تغییری ممکن است نقطه ای باشد و ممکن است خطی باشد. به عبارت دیگر تغییرات می توانند به صورت آنی و در مدت زمان کوتاهی ایجاد شوند و می توانند در دراز مدت و به صورت تدریجی ایجاد شوند.

زبان همواره سیری خطی را طی می کند، به این معنا که نباید انتظار داشت که تغییرات زبان با یک اتفاق ساده و در زمانی کوتاه رخ دهند، بلکه برای فهم یک تغییر و تطور در زبان، لازم است که اتفاقات مختلفی که مدت هاست زبان در مواجهه با آن ها ست را رصد کنیم و سپس با تشریح چگونگی اثرگذاری هر یک از آن ها بر تغییر فوق، به تحلیلی جامع از چگونگی آن تغییر زبانی برسیم.

همانطور که گفته شد، پس از اسلام یک اتحاد سیاسی و دینی بین عرب زبانان ایجاد شد. تبعاً هر دو این ها یعنی اتحاد سیاسی و اتحاد مذهبی بسیار بر زبان اثر گذاشته اند. در پرتو اتحاد سیاسی رفت و آمد ها بین قبایل گوناگون بیشتر شد، مردم در معرض سخنان حاکمیتی که لزوماً به لهجه آن ها تکلم نمی کرد قرار گرفتند و از همه مهم تر شهرهایی جدید تاسیس شد و یا شهر های قبلی پر جمعیت تر شدند و تبعاً گویش های مختلف در تعامل بیش تری با هم قرار گرفتند. اتحاد دینی نیز آنان را در مواجهه با تعالیمی که لزوماً مبلغش فردی با گویش مشابهشان نبود قرار داد و قرآن، به عنوان کتابی دینی که تبعاً اصالتاً متعلق به گویشی خاص بود، بر زبان هایشان جاری گشت.

در فرایندی که توصیف شد، نکته ای بسیار حائز اهمیت است و آن اینکه در اثر این تحولات گویش های گوناگون، بیشتر در تعامل با هم قرار گرفته اند. اگر به این مطلب این را هم بیفزاییم که این گویش ها خودشان در موارد متعددی با هم اختلاف داشتند، تصور بهتری از آن محیط برای ما حاصل خواهد شد. در چنین محیطی فرد برای برخی نقش ها چندین اعراب مختلف را خواهد شنید که هر یک مطابق گویشی خاص است. پر واضح است که در اینصورت اعراب نه تنها جنبه کمک به تشخیص معنا را نخواهد داشت، بلکه خود مایه ابهام است.

حال در این اوضاع و احوال افرادی را تصور کنید که با زبان عربی آشنا نیستند و تحت تعلیم خاصی نیز قرار ندارند، بلکه در اثر هم زیستی با عرب زبانان عربی می آموزند. تبعاً محیط های زبانی متشطط کار را برای آن ها سخت تر می کند و آن ها را بیشتر در معرض اشتباه قرار می دهد.

همانطور که بیان شد مجدداً تاکید می کنیم که سیر تغییرات زبان خطیست و لذا علی رغم این حجم از اتفاقات هیچ وقت انتظار نداریم که به محض رخ دادن این وقایع اعراب به طور کلی رخت بر بیند، بلکه این روند کاملاً تدریجی است.

می توان پیش بینی کرد که در شرایطی که توصیف شد، در سطوح پایین تر عربی فصیح ارتباط بین معنا و اعراب در موارد زیادی رخت بر بسته باشد. این موارد احتمالا بیشتر شامل نقش هایی است که اولاً اعراب تاثیر کم تری در تمایز آن ها با دیگر نقش ها دارد و تبعا اهل زبان به آن کمتر محتاج اند و ثانياً مواردی که اختلافات گویش ها در آن بیشتر است. مثلاً کسی توقع ندارد که در این دوره رفع مفعول به و نصب فاعل جایز شمرده شده باشد! طبیعیت که اهل زبان به اعراب این دو نقش هم بسیار محتاج اند و هم تقریباً در آن اختلافی ندارند. اختلافاتی که بین شعرا و نحّات در این مرحله پیش آمده است، دلیلی بر این مدعاست. شعرا وقتی که در زبان رسمی و متداول خود هیچ لزومی بر رعایت برخی قواعد نمی دیدند، تبعا در شعر هم التفاتی به آن ها نداشتند، در حالیکه نحّات بر اساس یافته هایشان از گویش گذشتگان، رعایت این قواعد را الزامی می دیدند.

اما سطوح عالی عربی فصیح، انتظار می رود که ارتباط بین معنا و اعراب در این سطوح هنوز محترم شمرده شده باشد، چرا که فصیح و به تبع آن اصیل به نظر آمدن برای متکلمین این طبقه مهم است و التزام به قواعد گویش سنتی که اتفاقاً قرآن هم به همان گویش است افتخاری به شمار می آید. اهتمام حکام به فراگیری و رعایت قواعد اعراب می تواند حاکی از این مسئله باشد، به خصوص این سخن معروف عبدالملک مروان که اضطرابش را از وقوع در لحن بیان می کند. بدیهیست که اضطراب از خطای در تکلم برای کسانی است که برخلاف زبان فطری خود به آن عادت دارند صحبت می کنند و این زبان غیر فطری می تواند سطوح عالی گویش فصیح باشد.

در بین بادیه نشینان اما این مسئله متفاوت است. آن ها همانطور که پیشتر توضیح داده شد کمتر با بیگانگان در تعامل اند و لذا سرعت تغییرات در بین آن ها پایین تر است. البته نمی توان این را به همه آنان نسبت داد، چرا که ممکن است برخی از آنان به دلایلی با گویش های دیگر در تعامل بیشتری بوده باشند، اما این مسئله در مجموع صادق است. از شواهد مهم این فرض رواج فرستادن فرزندان به بادیه برای تعلم عربی زمان گذشته در این دوران می باشد. (فهمی حجازی، ۲۰۰۶ م، ص ۲۴۳)

۴-۵. دوره نخست خلافت عباسی

در این دوره نیز تاثیرپذیری از غیر عرب زبانان همچنان ادامه داشت و آن ها از ملت های گوناگون به سرزمین های عربی قدم می نهادند. اما در کنار آن عامل مهم دیگر تسلط فرهنگی بیگانگان بر زبان عربی بود. در این دوران با رواج ترجمه کتاب های ملل دیگر به زبان عربی فرهنگ جامعه عربی آن زمان دستخوش تغییراتی شد و در سرزمین های عرب زبان، ادبیات های غیر عربی نیز مطرح گردید. (ولنفسون، ۱۹۲۹ م، ص ۲۱۶)

همچنین از نقش خاندان هایی بیگانه نسب که در دوران عباسی در قدرت دخیل بودند و تبعا توان تاثیرگذاری بیشتری بر عربی برایشان مهیا بود نمی توان غافل شد.

به طور کلی روند تغییرات در این دوران نیز مشابه قبل است و اعراب تدریجا و قدم به قدم عقب می‌نشینند. اعراب از گویش فصیح خارج شده تا جایی که حتی گزارشی از حساسیت حاکمان نیز به چشم نمی‌خورد و به جای آن شکوه‌های نحات از بی توجهی بزرگان زمانشان به رعایت قواعد زبان عربی به چشم می‌آید که مردم را بی بهره از بلاغت می‌خوانند. (جاحظ، ۱۴۲۳ ق، ج ۱، ص ۱۴۷)

در بادیه‌ها نیز همگی به اصالت سابق باقی نمی‌مانند و بادیه‌هایی که هنوز اعراب در آن‌ها رواج دارد نیز همانند گذشته نیستند. سماع‌های مخالف مشهور برخی از نحات این دوران که بعضا انکار شده و یا شاذ تلقی می‌شود بر همین مسئله قابل حمل است.

با این وجود هنوز هم اهل ادبی یافت می‌شدند که خود را ملتزم به رعایت آن بدانند و حتی اشعاری را با رعایت قواعد اعراب بسرایند.

در سنوات بعدی ارتباط اعراب و معنا از قریب به اتفاق بادیه‌ها هم خارج شد، اگرچه گهگاه گزارشاتی از فصاحت برخی بادیه‌ها و رعایت قواعد اعرابی در آن‌ها به چشم می‌خورد، تا آنجا که برخی ادعا کرده‌اند هم اکنون نیز لهجاتی وجود دارد که در آن‌ها قواعد اعرابی بعضا رعایت می‌شود. (فک، ۲۰۱۴ م، ص ۳)

۶. بررسی جایگاه رابطه اعراب و معنا در زبان عربی و گستره نفوذش در آن

در قسمت قبلی میزان ارتباط اعراب و معنا بین عرب زبانان بررسی شد، حال در این قسمت میزان این ارتباط در خود زبان بررسی خواهد شد. به عبارت دیگر ما به دنبال پاسخ دهی به این سوال هستیم که آیا هرگونه تغییر اعرابی منجر به تغییر معنایی می‌شود؟ آیا لزوما در یک موقعیت معنایی که بیش از یک نوع اعراب وارد شده است، هر یک از آن اقسام اعراب باید ناشی از تفاوتی معنایی و لو اندک باشد؟

به نظر می‌رسد که ذیل این مسئله همانطور که یک رویکرد تفریطی وجود داشت و کلا منکر این مسئله بود، رویکردی افراطی نیز وجود دارد که تمامیت خواهانه هرگونه تغییر اعرابی را منشا اختلافات معنایی به حساب می‌آورد.

در ادامه به بررسی برخی قرائن و شواهد می‌پردازیم که می‌تواند یاری رسان ما در قضاوت این مسئله باشد.

۶-۱. جواز الوجهین‌ها

با بررسی و ملاحظه قواعد نحوی که احکام اعرابی را بیان می‌کنند، درمی‌یابیم که مواردی وجود دارد که بیش از یک اعراب برای یک نقش جایز شمرده شده است. در واقع نحات با بررسی زبان عربی دریافته‌اند که عرب زبانان به آن نقش و یا موقعیت معنایی گاهی یک اعراب را می‌دهند و گاهی اعرابی دیگر را.

چنین قواعدی می تواند ناشی از دو موضوع باشد: گاهی این مسئله ناشی از اختلاف گویش هاست، یعنی اینکه نحاس با دو گویش متفاوت مواجه شدند و از همین رو حکم به جواز هر دو داده اند. (سامرائی، ۱۴۲۸ ق، ج ۱، ص ۲۷) گاهی هم اینطور نیست و مواردی وجود دارد که در یک گویش به یک حالت معنایی دو اعراب گوناگون تعلق می گیرد. تبعا چنین مواردی می تواند حاکی از آن باشد که اعراب همواره برای ایجاد تمایز بین معانی گوناگون نیست، بلکه گاهی به اغراضی غیر از آن هم به کار می رود. پس نمی-توان انتظار داشت که همواره با تغییر اعراب معنا هم تغییر کند.

اما رویکرد تمامیت خواهانه در این موارد سکوت نمی کند، بلکه این قبیل افراد در سدد اند دو اعراب جایز شمرده شده تفاوت هایی را پیدا کنند. (سامرائی، ۱۴۲۸ ق، ج ۱، ص ۲۷) آن ها گاهی با کنکاش بین اقوال گذشتگان و برداشت های ناقص از آن ها و یا ملاحظه موارد استعمال هر یک از دو اعراب تلاش می کنند که قاعده ای بسازند و بین معانی حاصل از دو اعراب تفاوت قائل شوند. (سامرائی، ۱۴۲۸ ق، ج ۱، ص ۱۸۱ و ۳۱۰ و ۳۴۸ و ...)

فارغ از بررسی مصداقی این مسئله، به نظر می رسد که چنین اقداماتی بیشتر منشأ کلامی داشته باشد تا منشأ زبان شناسی. در واقع چنین دیدگاه هایی از یک اعتقاد نشات گرفته اند، اعتقاد به اینکه چون زبان عربی زبان منتخب خداوند برای آخرین کتابی است که بر بشریت نازل فرموده است، باید کامل ترین زبان نیز باشد و همین موجب می شود که هرگونه اختلاف در لفظ منجر به اختلاف در معنا گردد. دیگر زبان-هایی که زبان کتاب های آسمانی هستند و به اصطلاح زبان مقدس نام دارند نیز کم و بیش به چنین رویکردهایی مبتلا شده اند.

اما واقعیت این است که زبان صرفا زبان است، نه باید از او انتظار داشت که برای ما مشابه یک برنامه کامپیوتری دقیق عمل بکند و مطابق قواعد منظم و ثابتی معانی را به الفاظ تبدیل کند. هر زبان حتی اگر زبان مقدس باشد، همواره کاملا دقیق و منضبط نیست که بخواهد برای هر معنا تنها و تنها یک لفظ را ارائه دهد، بلکه در موارد بسیاری در بستر الفاظی متعدد به یک معنا بدل می شوند و یا معانی متعدد به یک لفظ.

اگر بخواهیم دقیق تر به مسئله نگاه کنیم باید بگوییم که تغییرات و تطورات زبان رهاورد عملکرد اهل زبان است. وقتی در یک زبان شماری از اهل زبان برای یک معنا لفظی را در نظر بگیرند و گروهی دیگر لفظ دیگر را، آنگاه در رویارویی این دو گروه در بستر زبان یا یکی از آن دو حذف می شوند و یا هر دو باقی می مانند، اگر شرایط به نحوی رقم بخورد که هر دو لفظ باقی بمانند و زبان هر دو لفظ را بپذیرد تا از وسعت و قلمرو بیشتری برخوردار باشد، تدریجا هر دو لفظ در ذهن مردم رسوخ خواهند کرد و مردم از هر دو استفاده خواهند نمود.

بنابراین اعراب نیز از این رخداد مستثنی نیست و تبعا در مواردی که علائم اعرابی چنین سیری را طی کنند، دو اعراب برای یک نقش و معنا در زبان نهادینه می شود و این به معنای تمامیت نداشتن ارتباط اعراب و معنا در زبان عربی است.

۷-۱. قرائات قرآن

مطابق سیری که در چگونگی شکل گیری قرائات قرآن توضیح داده شد، پس از کتابت مصحف عثمانی به دلیل اینکه آن مصحف حرکت گذاری نشده بود، اختلاف قرائات فرو نشست و هر یک از قراء اولیه مطابق طبع و حافظه خود به قرائت پرداختند.

بخش مهمی از اختلاف قرائات در زمینه اختلافات اعرابی است. اگر این اختلاف اعراب تنها بین قراء مشهور و معتبر و قاریان پایین تر یا با گویش های متفاوت بود، می شد آن را تنها بر اختلاف لهجات، اشتباه و لحن قراء و مواردی از این دست حمل کرد. اما موارد متعددی وجود دارد که قراء مشهور و معتبر که بر فصاحت آنان صحه گذاشته شده است در اعراب کلمات با هم اختلاف دارند.

این اختلاف اعراب گذاری اگر ناشی از تفاوت گویش ها یا ناشی از لحن قاری نباشد - که چنانچه گفته شد موارد متعددی نیست - ممکن است از دو علت دیگر سرچشمه بگیرد: یکی از آن دو علت تفاوت معناست، یعنی هر یک از دو قاری معنای متفاوتی را به آیه نسبت داده باشد. اگرچه نمی توان منکر شد که این اتفاق احتمالا در مواردی رخ داده باشد، اما اینکه بگوییم همه این دست اختلافات اعرابی ناشی از این مسئله اند، دشوار است. فارغ از آنکه در اینصورت به تحریف معنوی قرآن قائل شده ایم، به دلایل علمی نیز چنین ادعایی صحیح به نظر نمی رسد. زیرا چندان پذیرفتنی نیست که قرائات معتبری مستند به صحابه ای با کوشش بسیار در زمینه گردآوری و حفظ قرآن، ناشی از اختلاف فهم و برداشت از تلاوت رسول خدا باشد. البته ممکن است در موارد معدودی این طور باشد، اما وقوع چنین اشتباهاتی به صورت گسترده بعید می نماید. خصوصا آنکه شواهدی مبنی بر استناد به قرائات مختلف برای برداشت ها از قرآن تا مدت ها پس از رحلت پیامبر اکرم به چشم نمی خورد.

از همینرو ناگزیر بسیاری از این اختلاف اعرابی قرائات را باید به وجه دومی حمل کرد و آن وجه جواز بیش از یک نوع علامت اعرابی برای برخی نقش هاست که تاثیری در معنا ندارد.

۸-۱. اشعار و مثل های عربی

مشابه اختلاف قرائات در قرآن، برخی اشعار و امثال عربی نیز به دو یا چند صورت متفاوت به دست ما رسیده اند و یکی از موارد مهم این تفاوت ها اختلاف در اعراب برخی کلمات است.

روند استدلال در اینجا نیز مشابه قرائات است. از آنجا که اشکال مختلف این اشعار و مثل ها با اعراب های متفاوت همگی در گویش رسمی مستعمل بوده اند و تبعا تفاوت معنایی قابل اعتنائی نیز بین آن ها

مشاهده نمی شده است، این اشعار و مثل ها می توانند شاهدهی باشند بر اینکه تفاوت های اعرابی همواره منجر به تفاوت در معنا نمی شوند.

۷. نتیجه گیری

براساس آنچه که ارائه شد، می توان پذیرفت که کارکرد اعراب در زبان عربی به عنوان یک نقش نما اجمالا قابل پذیرش است، اجمالی که برای تبیین صحیح نیاز به تفصیل دارد.

زبان عربی از آغاز به عنوان یک زبان سامی برای مشخص نمودن رابطه کلمات با یکدیگر از حرکات یا حروفی در انتهای آن ها استفاده می کرده است. البته نوع این نشانه ها در طول تاریخ زبان عربی تغییراتی داشته است و این تغییرات در نقاط گوناگون سرزمین های عربی یکسان نبوده اند که همین مسئله سهم به سزایی در شکل گیری لهجات متعدد این زبان داشته است.

شواهد نشان می دهد که در عصر جاهلیت نیز ارتباط اعراب و معنا برقرار بوده است و قرآن کریم با اعراب قرائت می گردیده است.

زبان عربی پس از ظهور اسلام متأثر از تغییرات سیاسی، فرهنگی و جمعیتی که به وجود آمد، شاهد تغییرات زیادی بود که بخشی از این تغییرات در حوزه ارتباط اعراب و معنا رخ داد. تبعاً این تغییرات مشابه هر تغییر زبانی دیگر تدریجی بوده اند.

در آغاز اثر این تغییرات در نقش هایی که اهل زبان در تشخیص آن ها کمتر دچار اشتباه می شدند و در سطوح پایین تر زبانی که کمتر مورد اهتمام و دقت بودند و در گویش غیر بادیه نشینان که بیشتر در معرض تغییر بود بیشتر نمایانگر شد و به اصطلاح نحوات آن دوران لحن رو به شیوع نهاد.

تدریجاً و در عصر اموی این تغییرات برای شمار بیشتری از گویش های زبانی و در گستره وسیع تری از مکان و نسبت به تعداد بالاتری از نقش ها رخ داد و سطوح بالاتر زبانی را نیز با خود درگیر کرد، به نحوی که نزد اهل ادب، سخنوران به فصیح - رعایت کننده اعراب - و غیر فصیح تقسیم می شدند و کم اهمیتی به رعایت قواعد اعرابی که ضامن ارتباط اعراب و معنا بود، در جامعه مشهود گردید. اما هنوز برخی بادیه - نشین ها با سرعت کمتری در مسیر این تغییرات قرار داشتند.

با گذشت زمان و در اواسط عصر عباسی تغییرات اعرابی بر زبان عربی فائق آمد و عموم افراد برای مشخص ساختن رابطه کلمات در یک جمله دیگر از علائم اعرابی بهره نمی گرفتند، اگرچه هنوز بودند مبتلایان به نحوی که در تکلم روزمره خویش نیز سعی بر استفاده از اعراب داشتند و تبعاً به دلیل مالوف نبودن خود را به زحمت می انداختند.

همچنین مشخص گردید که اعراب همواره کارکردی معنا گرایانه نداشته است و مواردی وجود دارد که علائم اعرابی تنها به خاطر نوعی عادت لفظی به کلمه ملحق می شده و نقش آن کلمه در جمله لزوماً با استفاده از اعرابش تعیین نمی گردیده است. پس نمی توان از هر تغییر اعرابی تغییر معنایی انتظار داشت.

۸. منابع

- ۱) ابن أم قاسم المرادی، عثمان (۱۴۱۳ق). الجنی الدانی فی حروف المعانی (چاپ اول). بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۲) ابن جنی، عثمان (۱۹۹۲ م). علل التثنیة (چاپ اول). قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة.
- ۳) ابن جنی، عثمان (۱۴۲۰ق). المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات والإیضاح عنها (چاپ اول). بی جا: وزارة الأوقاف-المجلس الأعلى للشئون الإسلامیة.
- ۴) ابن سلام، محمد (۱۴۰۰ق). طبقات فحول الشعراء (چاپ اول). مدینه: دار المدنی.
- ۵) ابن عبد ربه، أبو عمر (۱۴۰۴ق). العقد الفرید (چاپ اول). بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۶) ابن فارس احمد (۱۴۱۸ق). الصحابی فی فقه اللغة العربیة ومسائلها وسنن العرب فی کلامها (چاپ اول). بیروت: محمد علی بیضون.
- ۷) ابن وهب، عبد الله (۲۰۰۳ م). تفسیر القرآن من الجامع لابن وهب (چاپ اول). بیروت: دار الغرب الإسلامی.
- ۸) أبو حیان، محمد بن یوسف (۱۴۱۸ق). ارتشاف الضرب من لسان العرب (چاپ اول). قاهره: مکتبه الخانجی.
- ۹) أبو طاهر السندی، عبد القیوم (۱۴۲۱ ق). جمع القرآن فی عهد الخلفاء الراشدين (چاپ اول). مدینه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشریف.
- ۱۰) انیس، ابراهیم (۱۹۹۲ م). فی اللهجات العربیه (چاپ هشتم). قاهره: مکتبه الانجلو المصریه.
- ۱۱) انیس، ابراهیم (۱۹۷۸ م). من اسرار اللغة (چاپ ششم). قاهره: مکتبه الانجلو المصریه.
- ۱۲) بروکلیمان، کارل (۱۳۹۷ ق). فقه الغات السامیه، ترجمه رمضان عبدالنواب (چاپ اول). ریاض: جامعه الرياض.
- ۱۳) حنا ترزی، فواد (۱۹۶۹ م). فی اصول اللغة و النحو (چاپ اول). بیروت: دار الکتب.
- ۱۴) جاحظ، عمرو (۱۴۲۳ ق). دار ومکتبه الهلال (چاپ اول). بیروت: دار ومکتبه الهلال.
- ۱۵) زبیدی، محمد بن الحسن (۱۹۸۴ م). طبقات النحویین واللغویین (چاپ دوم). قاهره: دار المعارف.
- ۱۶) زجاجی، عبد الرحمن بن اسحاق (۱۴۰۷ق). امالی الزجاجی (چاپ دوم). بیروت: دار الجیل.

- ١٧) زجاجى، عبد الرحمن بن اسحاق (١٣٩٩ق). الايضاح فى علل النحو (چاپ سوم). بيروت: دار- النفاس.
- ١٨) سالم مكرم، عبد العال (١٤١٣ق). الحلقة المفقوده فى التاريخ النحو العربى (چاپ دوم). بيروت: مؤسسة رسالت.
- ١٩) سامرائى، ابراهيم (١٩٨٣ م). فقه الغه المقارن (چاپ سوم). بيروت: دار احياء التراث العربى.
- ٢٠) سامرائى، فاضل صالح (١٤٢٨ م). معانى النحو (چاپ اول). بيروت: دار العلم للملايين.
- ٢١) سيبيويه، عمرو بن عثمان (١٩٨٨ م). الكتاب (چاپ سوم). قاهره: مكتبه الخانجى.
- ٢٢) سيوطى، عبد الرحمن (١٤٢١ ق). الإتيقان فى علوم القرآن (چاپ دوم). بيروت: دار الكتاب العربى.
- ٢٣) سيوطى، عبد الرحمن (١٤١١ ق). الأشباه والنظائر (چاپ اول). بيروت: دار الكتب العلميه.
- ٢٤) سيوطى، عبد الرحمن (١٤٢٧ ق). الاقتراح فى اصول النحو (چاپ دوم). دمشق: دار البيروتى.
- ٢٥) سيوطى، عبد الرحمن (بى تا). بغيه الوعاء فى طبقات اللغويين والنحاة (چاپ اول). صيدا: المكتبه العصريه.
- ٢٦) شوقى ضيف، احمد (١٣٨٤). تاريخ الادب العربى فى العصر الجاهلى (چاپ اول). قم: ذوى القربى.
- ٢٧) شوقى ضيف، احمد (١٩٧٢ م). المدارس النحويه (چاپ دوم). قاهره: دار المعارف.
- ٢٨) صبحى، صالح (١٩٧٧ م). مباحث فى علوم القرآن (چاپ دهم). بيروت: دار العلم للملايين.
- ٢٩) عبدالنواب، رمضان (١٣٦٧). مباحثى در فقه اللغه و زبانشناسى عربى، ترجمه حميدرضا شيخى (چاپ اول). مشهد: معاونت فرهنگى آستان قدس رضوى.
- ٣٠) عبدالنواب، رمضان (١٤١٤ ق). تطور النحوى للغه العربيه (چاپ دوم). قاهره: مكتبه الخانجى.
- ٣١) عبدالنواب، رمضان (١٤٢٠ ق). فصول فى فقه اللغه العربيه (چاپ ششم). قاهره: مكتبه الخانجى.
- ٣٢) عكبرى، احمد (١٤١٢ ق). مسائل خلافية فى النحو (چاپ اول). بيروت: دار الشرق العربى.
- ٣٣) فاخورى، حناء (١٩٥٣ م). تاريخ الادب العربى (چاپ دوم). بى جا: البوليسه.
- ٣٤) فراهيدى، خليل بن أحمد (١٤٠٩ ق). كتاب العين (چاپ دوم). قم: مؤسسة دار الهجره.
- ٣٥) فك، يوهان (٢٠١٤ م). دراسات فى اللغه و اللهجات و الاساليب العربيه، ترجمه عبدالحليم نجار (چاپ اول). قاهره: المركز القومى للترجمه.
- ٣٦) فهمى حجازى، محمود (٢٠٠٦ م). علم اللغة العربيه (چاپ اول). قاهره: دار الغريب.
- ٣٧) القارئ، عبد العزيز (١٣٩٤ ق). دراسات فى أصول اللغات العربيه (چاپ سوم). مدينه: الجامعه الإسلاميه بالمدينه المنوره.
- ٣٨) مبرد، محمد بن يزيد (١٤٢١ م). الفاضل (چاپ سوم). قاهره: دار الكتب المصريه.

- ٣٩) مخزومی، مهدی (١٣٧٧ ق). مدرسه الكوفه و منهجها فی دراسه اللغه و النحو (چاپ دوم). قاهره: شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبی و اولاده.
- ٤٠) مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی (١٣٧٥). دانشنامه بزرگ اسلامی (چاپ اول). تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ٤١) معرفت، محمد هادی (١٣٨٢). تاریخ قرآن (چاپ پنجم). تهران: سمت.
- ٤٢) وافی، علی عبد الواحد (٢٠٠٤ م). فقه اللغه (چاپ سوم). قاهره: نهضه مصر للطباعه و النشر و التوزیع.
- ٤٣) ولد اباه، محمد مختار (١٤٢٩ ق). تاریخ النحو العربی فی المشرق و المغرب (چاپ دوم). بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ٤٤) ولفنسون، اسرائیل (١٩٢٩ م). تاریخ الغات السامیه (چاپ اول). قاهره: اعتماد.